

سیاست‌های ۱۱ سپتامبری آمریکا

دیدها و شنیده‌های یک شاهد عینی از وقایع بیست شهریور آمریکا

تلویزیونی آمریکا بودم. سه ساعت بعد از واقعه همه چیز کنترل شده بود.

به نظر من اینجا ضمن اینکه منتظر یک حادثه بودند یک سناریوی آماده هم داشتند که سه ساعت بعد به اجرا گذاشته شد. از این لحظه هیچ نوع تضادی بین مواضع اف.بی.آی، سیا، کاخ سفید، وزارت خارجه و وزارت دفاع نبود. کسی فکر نمی کرد که ابعاد قضیه تا به این حد گسترده باشد و عاملان ماجرا هم ابعاد و نتایج آن را نمی دیدند. ابعادی که بسیار خطرناک و ضدانسانی و عجیب بود.

در همان ساعت اول شبکه سی.ان.ان اعلام کرد که به آمریکا حمله هوایی شده که خبر عجیب و حیرت آوری بود. بعداً همه اخبار را سانسور کردند. شبکه تلویزیونی دیگری گفت: حادثه در اثر انفجار بمب بوده است.

گزاره ۵

عجیب این بود در کشوری که همواره هفتاد هوایمای فانتوم از حریم هوایی آن دفاع می کند. در روز واقعه فقط هفت هواپیما در حال پرواز بود. به نظر می رسد عمل کنندگان اطلاعات قبلی از چنین وضعی را داشته اند.

برج پنتاگون دارای هشت واحد است که در سال ۱۹۴۸ احداث گردیده و به دلایل امنیتی و با هدف مقاومت در برابر حملات احتمالی، تغییر و تکمیل هفت واحد آن به پایان رسیده بود.

هوایمای مهاجم به واحد هشتم اصابت کرد که هنوز در حال بازسازی بود و به همین علت اگر هواپیما به طبقات فوقانی اصابت می کرد اتفاقی نمی افتاد و فقط از طبقه اول امکان چنین تهاجمی وجود داشت.

هوایمای مهاجم نیز کاملاً نزدیک سطح زمین حرکت کرده و وارد پنتاگون شد و در این حمله دو بیست و بیست نفر از فرماندهان نیروی دریایی و همچنین هفتصدالی هشتصد نفر از

دارند. معهدا این مهندس آمریکایی می گفت در آینده ایران، یمن و عمان کشورهای باثبات تری خواهند بود چرا که قبلاً بحران‌هایی را از سر گذرانده‌اند. این سه کشور از عربستان، کویت و امارات که به سبب استقرار حکومت سلطنتی و مطلقه آمادگی عبور از بحران را ندارند، امن تر خواهند بود.

باید دانست که شرکت‌های مستقر در ساختمان تجارت جهانی امارات اکثراً شرکت‌های آمریکایی هستند.

گزاره ۳

به نظر من از حدود دو سال قبل احتمال وقوع حادثه سپتامبر قابل پیش بینی بود. (البته کاری به حدت و شدت آن ندارم.) دو سال بود که آمریکا می خواست برای خاورمیانه مشکلاتی ایجاد کند و به نحوی آستان حوادث بود. تجربه نشان داده است که هرگاه اقتصاد آمریکا دچار رکود گردیده احزاب بزرگ در مسند قدرت جایگزین یکدیگر شده‌اند.

به این ترتیب که هنگام رونق، قدرت در دست دموکرات‌ها و در زمان رکود از آن جمهوری خواهان است.

زیرا که جمهوری خواهان بوی نفت و خون و اسلحه می دهند. مردم آمریکا خواهان رونق اقتصادی بودند. رونقی که نیازمند دسترسی به هفت الی هشت هزار میلیارد دلار در سال است و این پولی نیست که یکی دو کشور و یا حتی یک قاره توان تأمین آن را داشته باشد.

بنابراین باید حوادثی به وقوع بپیوندد که نفت، اسلحه و سیستم‌های الکترونیکی حتماً در آن مطرح باشد. سی درصد تولید آمریکا تسلیحات نظامی است و تولید و تجارت نفت هم نقش تعیین کننده خود را دارد.

گزاره ۴

سه دقیقه بعد از وقوع حادثه یازده سپتامبر شاهد پخش مستقیم آن از شبکه‌های

تحلیل واقع بینانه وقایع نیویورک و واشنگتن نیازمند دسترسی به اخبار و اطلاعات واقعی است. متأسفانه رسانه‌های گروهی داخل و خارج ما را در جریان واقعیات آنگونه که هستند قرار نمی دهند و هر کدام سعی دارند داوری‌های مردم را با انبوه اطلاعات دسته بندی شده کاذب و یا بی اطلاع نگهداشتن آنان جهت دهند.

در تقابل با این امر، سعی ما بر این است که گامی در جهت دستیابی به اطلاعات واقعی برداریم، لذا بر آنیم که شرح دیده‌ها و شنیده‌های یکی از کارشناسان ایرانی فارغ التحصیل از آمریکا را برای خوانندگان عزیز درج نماییم:

گزاره ۱

اوایل سپتامبر یا دهم شهریور بود که وارد فرودگاه لوس آنجلس شدیم. برای اولین بار از من هم که کارت اقامت در آمریکا داشتم انگشت نگاری کردند. مقامات آمریکایی فرودگاه نسبت به شهروندان عربستان سعودی، لیبی و فلسطینی‌ها حساس بودند. (البته بعداً که مدارک ایرانی الاصل بودن مرا دیدند معذرت خواستند.)

انگشت نگاری از شهروندان لیبی و عراق پیش از این هم انجام می شد اما در مورد شهروندان حوزه خلیج فارس هرگز سابقه نداشت. اقدام به انگشت نگاری را از یک هفته قبل از اول سپتامبر شروع کرده بودند.

گزاره ۲

یک ماه قبل از وقایع سپتامبر، یک مهندس ارشد آمریکایی که در امارات کار می کرد، اظهار می داشت که به ما گفته شده که در حوزه خلیج فارس مخصوصاً در کشور عربستان و پاکستان ناامنی‌هایی خواهد بود و بهتر است در حول و حوش این کشورها نباشید.

این مورد برای من بسیار تعجب آور بود زیرا که عربستان از نظر آمریکایی‌ها جزیره ثبات تلقی می شود و با آن کشور روابط تجاری بالایی

کارگران ساختمانی که مشغول بازسازی ضلع هشتم بودند، کشته شدند.

چنانچه این حادثه پس از بازسازی روی می‌داد احتمالاً بی‌تأثیر بود.

گزاره ۶

به دنبال اصابت هواپیما به اولین برج (از برجهای دوقلو) تعدادی از مردم عامی کشته شدند اما در برج دوم، گروه مدیران فیتزجرالد که بازار مالی و بورس جهان را هدایت می‌کنند جلسه داشتند. این مدیران عمدتاً آمریکایی و از متفکرین مالی جهان به حساب می‌آیند و محل جلسه آنان در طبقه هفتاد و پنجم بود که هواپیما مستقیماً وارد همان طبقه شد. این هواپیما با چنان مانور خاصی وارد آن طبقه شد که برخی معتقدند این اقدام بدون هدایت آن از راه دور امکان نداشت.

چهل و پنج دقیقه قبل از حمله به برج دوم یعنی هنگام برخورد هواپیما به برج اول، فرمان تخلیه برجها صادر شده بود. ولی این متفکرین مالی مانده بودند تا حسابه‌ها، سهام و کامپیوترها را ببینند، در واقع اطلاعات را انتقال داده و ارتباطات را قطع کنند.

این افراد هفتصد و پنجاه مدیر عالی مقام بودند که C.E.O یعنی

(CHIEF EXECUTIVE OFFICER)

نامیده می‌شوند. این شخصیتها که هم از مدیر عامل مهم‌ترین هم از رئیس هیأت مدیره، در واقع ایدئولوگهای تئوریکسین‌های اصلی سیستمها هستند که کار سیاستگذاری را انجام می‌دهند. چنین مقامهایی در کشورهای غیر آمریکایی وجود ندارند. اینان شخصیتهای کاریزماتیک اقتصاد آمریکا هستند که طرح‌های اقتصادی حتی برای پنجاه سال آینده تهیه و ارائه می‌دهند. از نظر آمریکا تجارب هر کدام از این شخصیتها که کشته شدند سه میلیارد دلار ارزش داشت. این هفتصد و پنجاه نفر در خدمت شرکت فیتزجرالد بودند و روزانه از طریق اینترنت، وال استریت جورنال و داو جونز، به مراکزی که قصد خریدهای کلان داشتند ارائه طریق می‌کردند. آقای فیتزجرالد با گریه در تلویزیون اعتراف کرد بزرگترین فاجعه برای آمریکا در گذشت این هفتصد و پنجاه نفر بود.

گزاره ۷

تصمیم دولت آمریکا بر این بود که طی چهل و پنج روز قضیه را جمع و جور کند ولی با روند فعلی قادر به این کار نخواهد بود زیرا یک میلیون تن ضایعات درهم ریخته و غالباً به هم جوش خورده وجود دارد.

روز اول حرارت ۱۲۰۰ درجه سانتیگرادی همه چیز حتی دندانها را ذوب کرد و هنوز کانونهایی در درون آوار هست که ۲۰۰ درجه سانتیگراد حرارت دارد و نمی‌توان به آن دست یافت. همزمان با این حادثه هفت ساختمان اطراف نیز تخریب شده است. پس از اصابت و حین تخریب، مکشی ایجاد شد که صدها نفر را به درون خود کشید.

گزاره ۸

میلیونها دلار خرج خرید فیلم هائی کردند که توسط افراد آماتور و عادی تهیه شده بود. عده ای یهودی از دوساعت قبل دوربین‌های خود را فراز ساختمان (جان همکاش) قرارداد بودند که همگی آنان دوساعت بعد از واقعه بازداشت شدند. شب قبل، از مرکزی در اسرائیل و از طریق پست الکترونیک به چند نفر اسرائیلی که درون برجها بودند خبرهایی داده شده بود که گویا دوازده نفر در همین رابطه در اسرائیل دستگیر شدند. این خبر در مجله کریستین ساینس مانیتور درج شده بود.

گزاره ۹

دو الی سه روز در شهرهای بزرگ آمریکا حکومت نظامی برقرار شد ولی با توجه به نامطلوب بودن آن حکومت نظامی را لغو کردند و فقط گارد ملی در خیابانهای لوس آنجلس و واشنگتن حضور داشت.

گزاره ۱۰

تعداد هواپیماهای مهاجم دقیقاً هشت فروند بود. هواپیمای اول و دوم و سوم را که می‌دانید به کدام محل‌ها اصابت کرد.

هدایت هواپیمای دیگر بر عهده کاپیتان حسین محمودی خلبان ایرانی بود که به دست ربابندگان کشته شد. مقاومت او باعث شد هواپیما به کاخ سفید اصابت نکند و در پنسیلوانیا سقوط کرد.

کاپیتان حسین محمودی صاحب دو فرزند و

خانمش باردار شش ماهه بود. درگذشت او در آمریکا و ایران رسماً اعلام گردید در آمریکا به او و خانواده اش مدال شجاعت و افتخار دادند. (حدود هزار و دویست نفر از خلبانان خطوط هوایی آمریکا ایرانی هستند.)

صدای کاپیتان حسین محمودی در جعبه سیاه ضبط شده بود. خانمی که از توالی هواپیما با تلفن همراه با شوهرش تماس گرفته بود به درگیری کاپیتان با ربابندگان اشاره کرده و بعد هم گفته بود، سر کاپیتان را بریدند و در حال سقوط هستیم. این گفت و گو را دقیقاً سی.ان.ان پخش کرد و من آن را مستقیماً شنیدم.

گزاره ۱۱

محمد عطا که فرمانده عملیات بوده از دوسال پیش وارد آمریکا شده و اف.بی.ای و سیا دائماً او را تعقیب می‌کردند. وی در عرض شش ماه پانصد هزار دلار در آمریکا هزینه کرده است. در حالی که در آمریکا تلفن و موبایل‌های خاموش نیز کنترل می‌شود چگونه ممکن است از کارها و نقطه ضعفهای او اطلاع نداشته باشند.

گزاره ۱۲

نیروی هوایی آمریکا به تصور حمله هوایی با موشکی دستور داد پروازهای فرودگاهها قطع شود و پروازهای نزدیک مرز به کانادا یا کشورهای دیگر تغییر مسیر دهند. فرماندار لوس آنجلس هم دستور داد علاوه بر قطع پروازها، مسافرین نیز از فرودگاهها خارج شده و به شهر برگردند.

با توجه به این دستورها چهار پرواز تهاجمی دیگر انجام نشد و عاملان ماجرا ماشینهای خود را در فرودگاه به جای گذاشتند که در یکی از این ماشینها وصیت نامه محمد عطا به دست آمد.

گفته می‌شود این عده از آمریکا به مکزیک گریخته‌اند.

گزاره ۱۳

بعید است این عملیات کار گروه غار نشینی چون بن لادن باشد. از سال ۱۹۹۶ (۱۳۷۵) به بعد در آمریکا کسی اطلاع موثقی از بن لادن ندارد.

آمریکاییها گفتند بن لادن تا سال ۱۹۹۶ با آنان ارتباط داشته و کمک مالی دریافت می کرده ولی پس از آن هرچه هست شایعات است.

گزاره ۱۴

پس از وقوع حادثه شهرداران شهرهای مهم جهان به نیویورک آمدند و در مراسم سوگواری شرکت کردند اما شهرداران تهران و اصفهان به فرستادن پیام بسنده کردند.

گزاره ۱۵

پس از اصابت هواپیما هزار و پانصد نفر در همان طبقه مورد برخورد کشته شدند. در لحظه اصابت در هر برج چهل و پنج هزار نفر حضور داشتند که با آژیر تخلیه همه نجات یافتند.

سه هزار نفر با فروکش کردن ساختمان در بیرون از آن کشته شدند. مکش ناشی از فروریزی و گردوغبار خیلی ها را از بیرون ساختمان به درون خود بلعید.

گزاره ۱۶

عامه مردم مسیحی با اسرائیل رابطه خوبی ندارند. سه ساعت بعد از واقعه یازده سپتامبر ژنرال شوارتسکف مصاحبه ای کرد که غیر از یکبار پخش نشد او در مصاحبه گفت: معادله بسیار ساده‌ی وجود دارد! یک میلیارد مسلمان در جهان هستند که اسرائیل را با جمعیت سه میلیون نفریش دوست ندارند. لذا ما را هم که دوست اسرائیل هستیم دوست ندارند.

بنابراین ما داریم امنیت ملی خود را بر سر اسرائیل به باد می دهیم (من این مصاحبه را شخصاً شنیدم) این یک واقعیت است اما بلافاصله این مصاحبه حذف شد و دیگر تکرار نشد.

گزاره ۱۷

هر روز برای چند جسدی که پیدامی شود مراسم سوگواری برگزار می گردد و خوانندگان هالیوودی مجاناً برنامه اجرایی کنند. تاکنون صد و پنجاه میلیون دلار برای بازماندگان جمع شده و علاوه بر آن سریعاً نقری سه میلیون دلار به خانواده قربانیان پرداخت شده است.

گزاره ۱۸

جمع بندی های شاهد عینی
متأسفانه آمریکاشناسی تحلیلی در ایران

بازی با افغانستان جدی نیست البته تغییراتی ایجاد می شود ولی در بیست و پنج سال آینده شاهد سیاست های یازده سپتامبری آمریکا خواهیم بود.

رواج ندارد. ما فکر می کنیم در آنجا رئیس جمهوری، مجلس و وزرا تصمیم گیرنده و مجری سیاست ها هستند. در حالی که در آمریکا منافع شرکت های کلان بین المللی است که جهت و چگونگی سیاست خارجی را تعیین می نماید. مسائل خاورمیانه از لحاظ ایدئولوژیک برای این سیاست مداران مطرح نیست بلکه آنان تنها از دیدگاه منافع و سودو زیان خود به آن می نگرند، در صورتی که ما ایرانیها قضایا را بلافاصله از جنبه سیاسی و ایدئولوژیک نگاه می کنیم. دولت آمریکا هم هرگز اجازه نداده است که مردمش اطلاعات دقیقی از بافت کشور ما داشته باشند. به عنوان مثال سه میلیون و دویست هزار نفر ایرانی در آمریکا هستند که حداقل هشتصد هزار نفر از آنها تحصیلات عالی داشته و هفتاد هزار نفرشان در رشته های مختلف مدرک دکترا دارند. آمریکا به ندرت فیلمی از توانایی های دولت و حداقل مردم ایران نشان می دهد. تصور عوام در آمریکا این است که در ایران همانند عربستان و افغانستان شترسواری می کنند.

به نظر من قبل از عملیات نظامی مشخص بود که اتفاقاتی در شرف تکوین است. سناریوی قبلی آمریکا مهار مارکسیست ها توسط کمربند سبز یعنی سنت گرایان اسلامی بود. حال است گرایان اسلامی خودشان معضلی شده اند. نحوه تشکیل طالبان و حمایت آمریکا از آنها را می دانم و فکرمی کنم هدف آنها در منطقه عراق، عربستان، پاکستان و همچنین مهار چین و هندوستان و دستیابی به مواد اولیه و نفت کشورها و درآمد سرشار از فروش اسلحه می باشد. غیر از عراق و عربستان، ایران هم یکی از معضلات مهم آنهاست، چرا که ایران

باشفت و پنج میلیون جمعیت هر ساله بیست و پنج میلیارد دلار معاملات تجاری دارد که قابل افزایش به صد میلیارد دلار است. بیش بینی آمریکا این است که اگر روابط اقتصادی فعالی با ایران داشته باشد سالانه می تواند تا صد میلیارد دلار مبادلات تجاری با ایران داشته باشد. این آمارها برای آمریکا مهم است نه مسلمان، یهودی و یا مسیحی بودن ما. آژانس یهود در آمریکا شش و نیم میلیون عضو دارد که هر عضو پنج درصد در آمدش را به آژانس می دهد و این پول به اسرائیل می رود. اینها حامیان اسرائیل اند که ما آنها را صهیونیست می نامیم.

دو الی سه میلیون نفر از اعضای آژانس از شخصیت های طراز اول آمریکا هستند که نفوذ عجیبی در مراکز خبری و مالی دارند.

آژانس یهود یک جمعیت شصت میلیون نفری به عنوان طیف حمایت گر دارند (SUPPORTER) که قادر است در زمان لازم به نفع اسرائیل رأی بدهد.

سیاست های اسرائیلی برای آمریکا خیلی مهم است و فکر ایجاد تضاد بین آمریکا و اسرائیل باور سختی است. البته تضاد هست ولی اکثر سیاست های خاورمیانه ای آنها از طریق اسرائیل طراحی می شود. اگر اسرائیل حذف شود کشور آمریکا نیز به نوعی از گردونه معادلات سیاسی جهان حذف خواهد شد. بعید است که اسرائیل را بتوان بدون بی اثر کردن آمریکا از سیاستها حذف کرد. بسیاری از اعراب هم به این نتیجه رسیده اند. نمی توان گفت که شش و نیم میلیون عضو آژانس در برابر جمعیت دنیا رقمی به حساب نمی آید زیرا این عده قدرت اقتصادی آمریکا و بسیاری از کشورهای اروپا را پشت سر دارند. این جمع از قبل اسرائیل منافع سرشاری در خاورمیانه دارند.

به نظر من بازی با افغانستان جدی نیست البته تغییراتی ایجاد می شود ولی در بیست و پنج سال آینده شاهد سیاست های یازده سپتامبری آمریکا خواهیم بود. فکرمی کنم طی این بیست و پنج سال اقتصاد منطقه را یا تحت سلطه خود در آورند، یا به سوی خود جذب کنند.

«نرمش» در افغانستان



«ورزش» در عربستان

ب) به لحاظ سیاسی عدم وابستگی به کشورهای تولیدکننده عرب و مسلمان نفت

پ) به لحاظ اقتصادی ارزانی نفت و تأثیری فزاینده ای است که بهای نفت وارداتی روی موازنه پرداختهای آمریکا می گذارد.

۵- ژنرال شوارتسکف، فرمانده جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ اعلام داشت: «هدف از جنگ ثبات و دوام صدساله نفت ارزان است» لازم به یادآوری است که در آن زمان رئیس جمهور آمریکا (بوش پدر)، فرمانده ارتش آمریکا ژنرال پاول (وزیر خارجه فعلی) و دیک چینی وزیر دفاع بودند.

۶- به دلایلی چند، نفت در چند دهه آینده در بین انرژی‌های مختلف نظیر زغالسنگ، انرژی اتمی و انرژی نوری و... رقیب جایگزین جدی نخواهد داشت.

۷- نفت دریای شمال رو به اتمام است. نفت آلاسکا ارزش چندانی

۱- باید توجه کرد نفت علاوه بر آنکه یک کالای اقتصادی محسوب می‌شود، در عین حال یک کالای سیاسی و بالخصوص کالایی استراتژیک نیز می‌باشد.

۲- مصرف داخلی نفت آمریکا ۲۱ میلیون بشکه در روز است که در سال ۲۰۰۰ میلادی، ۷/۵ میلیون بشکه آن از طریق تولید داخلی آمریکا و بقیه آن از خارج تأمین شده است. (۳۵۰ میلیون دلار در روز)

۳- ذخایر نفتی زیرزمینی آمریکا پایان عمر خود را طی می‌نماید به طوری که با میزان بهره برداری موجود کفاف بیش از ده سال را نخواهد داد این در حالی است که آخرین شگردهای تکنولوژیک را برای بازیابی مخازن بکار برده‌اند. به اصطلاح خودمان کفگیر به ته دیگ خورده است.

۴- براساس واقعیات فوق اصلی ترین مسأله آمریکا (الف) به لحاظ استراتژیک دوام عرضه نفت

نداشته و نفت دریای خزر نیز با ارزیابی‌های واقعی و جدید تا آن حد تجاری نیست که حتی ارزش لوله گذاری از مسیر افغانستان به دریای آزاد را داشته باشد.

۸ - آنچه می ماند نفت حوزه اوپک و تولیدکنندگان اصلی آن در خلیج فارس یعنی عربستان، عراق، ایران و امارات است. آمریکا پیش بینی نموده که تقاضای جهانی برای نفت در ۲۰ سال آینده دوبرابر ۲۰ سال گذشته خواهد بود که باید ۵۸٪ آن از حوزه خلیج فارس تأمین شود.

۹ - آقای بوش «پسر» قبل از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در زمانی که آمریکا به استقبال رکود بی سابقه‌ای می رفت اعلام داشت؛ اصلی ترین منافع حیاتی آمریکا تأمین انرژی و به دنبال آن امنیت عرضه نفت در خلیج فارس است.

وی علیرغم کلینتون موجودیت اسرائیل و صلح خاورمیانه را در اولویت دوم قرار داده و به رنگ باختگی صلح و دموکراسی در مقابل امنیت نفتی رضایت داد. دیک چنی معاون فعلی رئیس جمهور، قبل از انتخابات در شهر نیواورلئان گفت: گویا اراده خدا بر آن قرار گرفته که کشورهای نفت خیز، دموکراسی نداشته باشند.

۱۰ - بوش «پسر» قبل از انتخابات طراحی حمله به کشورهای به اصطلاح شرور نظیر عراق، کره شمالی، ایران و سودان را در سر می پروراند و از آنجا که مطمئن نبود که آیا این کشورها کلاهک اتمی دارند یا نه؟ طرح سپر دفاعی در برابر حمله موشکی و یا جنگ ستارگان را به طور جدی پیگیری می کرد.

۱۱ - واقعه یازده سپتامبر ضربه هولناکی به آمریکا زد. ولی آمریکا این ضربه را به فرصتی تبدیل کرد تا ناوگان‌های خود را به منطقه خلیج فارس گسیل داشته و در راستای استراتژی اصلی خود، «امنیت»، «دوام عرضه» و «قیمت نفت» را کنترل نماید. مشاهده می کنیم که وسعت اعزام ناوگان‌ها

به خلیج فارس هیچ تناسبی با قضیه بن لادن و افغانستان ندارد.

۱۲ - ویلیام پری، وزیر دفاع آمریکا طی بیانیه‌ای در سال ۱۹۹۴ اعلام داشت اگر صلح خاورمیانه هم به موفقیت بینجامد ناوگان‌های آمریکا از خلیج فارس بیرون نخواهند رفت. وی علت حضور ناوگان‌ها را رادیکالیسم در بین توده‌های عربستان، ایران و بحرین اعلام کرد.

از نظر ما، مستقل از بیانیه ویلیام پری، نقطه عطف بزرگی پدیدار گشته و آن این است که توده‌های منطقه به یک هویت کمی و کیفی تبدیل شده و جدا از حکومت‌ها نقش تعیین کننده پیدا کرده اند که به رسمیت نشناختن این پدیده، کوری استراتژیک را به دنبال داشته و خواهد داشت.

۱۳ - آمریکا و متحدین امنیتی - نظامی اش، رأس مخروط شبکه القاعده را در افغانستان و قاعده مخروط یعنی ابعاد ایدئولوژیک و استراتژیک آن را در عربستان می دانند. بنابراین آمریکا به طور صریح و شفاف می خواهد بداند در آینده عربستان چگونه و به دست چه کسی اداره می شود.

حکام عربستان، یا باید طرف انرژی و نفت را بگیرند و با مردم سرزمین خود درگیر شوند و به اصطلاح به دام مثلث «نفت-اسلحه-سرب» بیفتند و تجربه شاه در ایران تکرار شود و یا به توصیه ما حماسه مردم سالاری دوم خرداد خاتمی در ایران را در پیش گیرند. ناوگان‌های آمریکایی با این وسعت آمده اند تا هرگونه تحول و جابه جایی قدرت را در عربستان، ایران و عراق نظارت کرده و در صورت لزوم دخالت کنند. با این استدلال است که به نظر می رسد جنگ افغانستان تمرین و نرمشی است برای ورزش و رویارویی اصلی در عربستان. گفته می شود: ذخایر نفتی عراق حتی از عربستان هم بیشتر است.



نگرانی‌های آمریکا از اوضاع

عربستان

دیپلمات‌های غربی از آن بیم دارند که بهره‌گیری از یکی از راههای موفقیت سعودی‌ها برای در دست داشتن کامل قدرت، یعنی آزاد گذاشتن نسبی مبارزه‌جویی اسلامی در این کشور پادشاهی ممکن است منجر به ایجاد نسلی از بن‌لادن‌ها در این کشور شده باشد.

نفوذ شدید اصولگرایی در عربستان سعودی امروز ریشه در آمیزه‌ای قوی از مذهب، سنت و سیاست دارد. آل سعود در قرن شانزدهم بعد از اتحاد با محمد بن عبدالوهاب، یکی از رهبران متعصب مسلمان در سال ۱۷۴۴ دارای قدرت واقعی سیاسی شدند. از آن زمان تاکنون، سرنوشت این دو خانواده غیرقابل تفکیک بوده است. آل سعود بطور وسیعی عهده‌دار بخش غیرروحانی حکومت بوده و مردان روحانی که از نسل عبدالوهاب هستند و مشهور به شیوخ، مشروعیت مذهبی را برای حکومت در سرزمین تولد اسلام در اختیار دارند. آل سعود بسیاری از موفقیت‌های خود را مدیون مردان اصولگرایی قبایل وهابی است که مشهور به اخوان هستند.

اکنون هیچ چیز پایه‌های حکومت آل سعود را مانند چالش‌های ایجاد شده به وسیله جدیدترین نسل مبارزان مسلمان نلرزنده است. در حالی که بن‌لادن هرگز توجهی به ایجاد یک سازمان سیاسی نداشته است. آیا آمریکا قصد دارد بنیادگرایان را بزرگ کند تا بتواند آنها را از بین ببرد؟ یا بزرگی آنان یک واقعیت است؟

کاهش درآمد سرانه، مشکلاتی را برای این کشور به ارمغان آورده که راه‌حلهای آسانی برای آنها در کشور ۱۸ میلیونی وجود ندارد. برای اولین بار بعد از شکوفایی نفتی در دهه ۱۹۷۰ یک نسل از سعودیها با کاهش تحصیلات و فرصت‌های شغلی روبه‌رو می‌شوند. بسیاری از این افراد مبارزان مسلمان هستند و به استخدام ارتش «القاعده» درآمده‌اند.

«می‌یمانی» یکی از اعضای گروه تحقیقاتی در انستیتوی سلطنتی امور بین‌الملل در لندن، که روی اثرات حملات ۱۱ سپتامبر مطالعه می‌کند می‌نویسد: «آنچه باعث نگرانی من شده، تب بن‌لادن است. آیا روندی از افراد تندرو وجود دارد که در آینده رشد خواهد کرد؟» برای کمک به جلوگیری از این خطر، دولت سعودی از هم‌اکنون در مسیر کاهش بحران شروع به کار کرده است.

افغانستان مقدمه‌ای برای دستیابی به عربستان

دیپلیت‌هیرو در نشریه گاردین ۱۴ اکتبر-۲۲ مهر ۱۳۸۰ طی مقاله‌ای با عنوان «جنگ بیهوده برای خاک مقدس عربستان» می‌نویسد: عربستان از نظر شرایط استراتژیکی، اقتصادی و مذهبی از اهمیت فوق‌العاده و خاصی برخوردار است. این کشور با ۲۶۲ میلیارد بشکه ذخایر ثابت شده

از یکطرف بوش اولین الویت و اصلی‌ترین منافع حیاتی آمریکا را امنیت عرضه نفت در خلیج فارس اعلام کرده است و این در حالی است که یک چهارم

مخازن ثابت شده نفت دنیا در عربستان می‌باشد و از طرف دیگر نگران روند حرکتی مردم عربستان است که شکافهای جدی با پادشاهی وقت دارند. به نظر می‌رسد هدف نهایی و راهبردی آمریکا از لشکرکشی به منطقه، این است که بدانند در آینده چه کسی بر عربستان حکومت خواهد کرد.

در همین راستا بر آن شدیم با درج مقالاتی از دو منبع متفاوت، یکی از نشریه گاردین در انگلیس و مقاله دیگر از نشریه تایم در آمریکا، توجه خوانندگان گرامی را به نکات راهبردی آنها جلب نمایم.

چشم‌انداز ایران

«درون عربستان»

«اسکات مک‌لئود» طی مقاله‌ای تحت عنوان «درون عربستان» در نشریه «تایم» چاپ آمریکا به بررسی وضعیت افغانستان پرداخته و می‌نویسد:

عربستان چه نوع متحدی است که رهبران آن ادعای همبستگی با آمریکا را دارند اما مردم آن، به هر حال ظاهراً بعضی از آنها در کافی‌شاپها می‌نشینند و کشتار جمعی مردم آمریکا را تحسین می‌کنند؟

آمریکا نگران آشوبهای مردمی در کشورهای عربی و اسلامی در سراسر جهان از جمله عربستان است. مانند جنگ خلیج فارس، آمریکا باید یک توازن دشوار بین تعهدات قطعی درازمدت خود در مورد اسرائیل و منافع کوتاه مدت خود در آرام کردن اعراب برقرار کند.

در مبارزه آمریکا با بن‌لادن مسأله اصلی نادیده گرفته شده است و آن این است که جذب بن‌لادن ذهن مردم عربستان سعودی را (آن هم در کشوری که ۲۵ درصد از ذخایر نفتی دنیا را در خود جای داده)، به خود مشغول کرده است. طی سالیان، شکایت نسل جدید از سعودی‌ها، از جمله مبارزان مسلمان در مورد فساد و افول اقتصادی، و با افزایش تعداد تحسین‌کنندگان بن‌لادن، دوباره این سؤال مطرح می‌شود که، آیا خانواده سلطنتی سعودی می‌تواند در مقابل فشارهای فزاینده‌ای که باعث کاهش ثبات سیاسی در حیاتی‌ترین منطقه تولید انرژی در جهان می‌شود، مقاومت کند؟

عربستان بحرانهایی چون تحریکات ناسیونالیستی عبدالناصر، انقلاب ایران، تهاجم صدام به کویت، را پشت سر گذاشته است. اما بعضی از

نفتی، یک چهارم کل نفت جهان را (بالاترین میزان نفت در جهان و بیش از دو برابر عراق) داراست.

سال گذشته با تولید ۹/۱ میلیون بشکه نفت در روز بر تولید ۷/۷ میلیون بشکه ای آمریکا پیشی گرفت.

بر اساس آخرین بررسی آماری برتیش پترولیوم از انرژی جهان، با توجه به میزان کنونی استخراج نفت در دنیا، ذخایر نفتی عربستان بیش از صد سال دوام خواهد یافت.

آمریکا سال گذشته برای برآورده کردن ۵۷ درصد نیازهای خود (تقریباً دو برابر میزان سال ۱۹۸۳) از خارج نفت وارد کرد. که عربستان، در رأس فهرست تأمین کنندگان خارجی قرار داشت.

این کشور قادر است قیمت نفت (کالایی که سلامت اقتصادی غرب به آن بستگی دارد) را کنترل کند. از نظر تاریخی زمانی که قیمت نفت بالا می‌رود، رکود اقتصادی جهان ۱۲ تا ۱۸ ماه بعد ظاهر می‌شود. با اوج رسیدن قیمت‌های نفتی در اوت ۲۰۰۰، ما اکنون به یک دوره رکود اقتصادی وارد می‌شویم. جای هیچ‌گونه تعجیبی نیست که عربستان به عنوان هدفی مطلوب مطرح شده است که آمریکا و دشمنان تندروی اسلامی آن در منطقه به منظور دستیابی به آن سرزمین مبارزه می‌کنند. این جنگ در جوی آکنده از خشم فزاینده در جهان عرب و اسلام (از اندونزی، گرفته تا آفریقا و کشورهای خلیج فارس) صورت می‌گیرد.

تعداد روزافزونی از اعراب نظرات ضد آمریکایی خود را علناً ابراز می‌کنند و بعد از عملیات ۱۱ سپتامبر ترسشان را از پلیس داخلی کنار گذاشته و خود را معرفی می‌کنند. وضعیت در عربستان نگران‌کننده و دلهره‌آور می‌شود. یک حقوقدان سعودی، که در آمریکا

تحصیل کرده و با شرکت‌های بین‌المللی در جده کار می‌کند، به روزنامه «نیویورک تایمز» گفت: بن‌لادن وجدان اسلام نامیده شده است.

آنچه را که او می‌گوید، «خوشایند ما است و ما با آن موافق هستیم».

یک وکیل دیگر اهل سعودی در ریاض: «هیچ‌کس سیاست‌های آمریکا را دوست ندارد و جوانان، بن‌لادن را یک قهرمان تلقی می‌کنند، زیرا او فردی است که با توانی اندک با تنها ابرقدرت روبه‌رو می‌شود». در حقیقت، بسیاری از سعودیها - پیر و جوان - بن‌لادن را شکل مدرن صلاح‌الدین ایوبی (که بیت المقدس را از دست صلیبیان به در آورد) خطاب می‌کنند.

سعودیها تصور می‌کنند که او به خاطر اسلام از زندگی بسیار مرفه خود در وطن چشم‌پوشیده و برای شرکت در جهاد علیه شوروی به زندگی در غارهای افغانستان تن در داده است. این مسأله، او را به یک بت در میان

جوانان سعودی بدل کرده است در کشوری که نیمی از جمعیت آن زیر ۱۸ سال هستند، پادشاهی مستبد و دیکتاتور از خطری که این حکومت را تهدید می‌کند، غافل است.

اوایل دهه ۸۰، سرانه عربستان سعودی با درآمد سرانه ۲۸ هزار دلاری آمریکا برابری می‌کرد، و اکنون این شاخص به زیر ۷ هزار دلار رسیده است. در حالیکه روزبه‌روز آمار جوانان تحصیلکرده جویای کار بالا می‌رود، خشم و دلخوری روزافزونی نسبت به بی‌بند و باری‌ها و عیاشی‌های اعضای خاندان سلطنتی؛ (که در آخرین شمارش تعدادشان سی هزار نفر برآورده شده است) احساس می‌شود و سخنان بن‌لادن در انتقاد از به باد دادن این ثروتها به دل می‌نشیند.

اما نکته نگران‌کننده برای واشنگتن این است که بن‌لادن در میان مردم عادی ثروتمند عربستان هم طرفدار دارد. گنجاندن نام یاسین القادی - تاجر و سرمایه‌دار سعودی - توسط دولت آمریکا در فهرست آنهایی که از تروریسم حمایت می‌کنند نشان می‌دهد که واشنگتن از این موضوع مطلع است.

وی بنیادی را اداره می‌کرده است که هیأت امنای آن شامل بعضی از سرشناس‌ترین خانواده‌های این پادشاهی بوده‌اند که میلیونها دلار حاصله از تجارتهای سعودی را به جیب بن‌لادن سرازیر کرده است.

دومین دلیل حمله بن‌لادن به خانواده سلطنتی رفتارهای ریاکارانه و غیراسلامی این خاندان است.

خاندان سلطنتی از قدیم‌الایام دوشادوش نظام مذهبی فرقه وهابی اسلام عمل کرده است، همیشه موفق شده است موافقت شورای قدرتمند ۲۰ نفری علمای اعلام را برای هر گونه فتوایی که خواستار آن بوده، به دست آورد. برای مثال قبل از آغاز جنگ ۱۹۹۱

خلیج فارس این شورا فتوایی صادر کرد که به پادشاه سعودی حق داد نیروهای غیرمسلمان را برای کمک به دفاع از پادشاهی سعودی به این کشور فرا خواند.

در حالیکه بیشتر علمای ارشد و مسن نسبت به خاندان آل سعود وفادار هستند، این امر در خصوص علمای جوان تر صدق نمی‌کند. در حقیقت برخی از آنها با بن‌لادن هم عقیده هستند.

در تحلیل نهایی، جنگ فعلی در افغانستان در ارتباط با آینده عربستان سعودی است و آن اینکه در آینده چه کسی و چگونه این کشور را اداره خواهد کرد؟

یک حقوقدان سعودی، که در آمریکا تحصیل کرده و با شرکتهای بین‌المللی در جده کار می‌کند، به روزنامه «نیویورک تایمز» گفت: بن‌لادن وجدان اسلام نامیده شده است.

در تحلیل نهایی جنگ فعلی در افغانستان در ارتباط با آینده عربستان سعودی است و آن این که در آینده چه کسی و چگونه این کشور را اداره خواهد کرد؟

جنگ افغانستان؛ فرصت‌ها و نگرانی‌ها

محمد رضا کربلائی

اشاره:

غیر انسانی «اتلاف چندملیتی ضد تروریسم» نهفته است. با پذیرش آغاز دگرگونی در نظم سیاسی منطقه بر اثر دخالت گسترده قدرتهای فرامنطقه‌ای، کوشش برای تأثیرگذاری بر روند تغییرات سیاسی منطقه بگونه‌ای که امنیت و منافع ملی ایران از تهدیدات احتمالی مصون بماند و جایگاه کشور در نظام بین‌المللی و منطقه‌ای ارتقاء یابد، ضرورت ژئوپولیتیک امروز ماست.

نوشتر حاضر بر آنست که با بررسی برخی از نکات و ویژگیهای قابل توجه نیروها و عوامل تأثیرگذار در تحولات اخیر افغانستان و نیز مطالعه نتایج احتمالی اقدامات در حال انجام بر معادلات سیاسی منطقه، چشم‌انداز منافع ملی کشور در آینده را مورد بحث قرار دهد.

اقدام نظامی آمریکا

تهاجم نظامی آمریکا به افغانستان که با گستردگی و شدت بی‌سابقه‌ای انجام می‌گیرد اگرچه هدف قابل فهم و پذیرش «انهدام پایگاههای تروریسم و دستگیری تروریستهای عامل حوادث ۱۱ سپتامبر» را تعقیب می‌نماید اما به دلیل حمایت طالبان (که پایتخت و ۹۰٪ از سرزمین افغانستان را در سلطه دارد) از افراد مورد نظر آمریکا یعنی بن‌لادن و دیگر افراد تشکیلات القاعده، این هدف با ضرورت استقرار دولتی جدید در افغانستان پیوند خورده است. بنابراین اقدام نظامی آمریکا با اهدافی فراتر از تعقیب و دستگیری تروریستها و انهدام پایگاههای آنان صورت می‌پذیرد. تعیین دولت جایگزین در افغانستان با ترکیب و سمت و سویی که برای آن در نظر گرفته می‌شود از جانب آمریکا و ائتلافی که نیروهای فراملی و فرامنطقه‌ای محسوب می‌شوند، هدفی غیر نظامی بلکه سیاسی و استراتژیک است که تنها در چارچوب نظام سیاسی مبتنی بر منافع جمعی قدرتهای مسلط بین‌المللی قابل ارزیابی می‌باشد.

قابل توجه آنکه سه سال قبل نیز آمریکا به اقدام نظامی در افغانستان دست زد و در شب ۲۰ اوت ۱۹۹۸ - مرداد ۱۳۷۷ - با حضور ناوگان دریایی آن کشور در نزدیکی آبهای ساحلی پاکستان در منطقه بندری کراچی، حمله موشکهای آمریکا علیه پایگاههای شبکه القاعده و اسامه بن لادن انجام شد اما در آنزمان هرگز ایجاد تغییر سیاسی از طریق اقدام نظامی مورد نظر نبود چرا که آمریکا نیز به همراه بسیاری از کشورهای دیگر معتقد بود معضل افغانستان راه حل نظامی ندارد و بایستی از طریق سیاسی و گفتگو و توافق میان نیروهای درگیر در افغانستان و همچنین

محمد رضا کربلائی از کارشناسان و محققان باتجربه در رابطه با مسائل افغانستان و دیگر همسایگان آن است که قبلاً با دیدگاههای ایشان در مقاله «از شریعت‌خواهی تا کودتا» یا «پاکستان در پی هویت» در چشم‌انداز شماره ۳ (مهر و آبان ۷۸) آشنا شدید.

بعد از وقایع ۱۱ سپتامبر ایشان به دعوت نشریه، طی یک سخنرانی به تجزیه و تحلیل وقایع اخیر در رابطه با افغانستان و پاکستان پرداختند که مقاله حاضر متن تقریر شده سخنرانی ایشان است. گفتنی است که تحلیل‌های ایشان در سال ۷۸ به واقعیت پیوست، همزمان با سخنرانی اخیر نیز پیش‌بینی می‌کردند که ارتش پاکستان با بحران مشروعیت جدی روبه‌رو شده و پاکستان را دچار ناآرامی‌های جدی خواهد کرد. که این پیش‌بینی نیز به واقعیت پیوسته است.

اقدام نظامی آمریکا در افغانستان که پس از واقعه ۱۱ سپتامبر و به منظور از بین بردن بن‌لادن، شبکه القاعده و سقوط طالبان صورت گرفته است، از جنبه‌های گوناگونی قابل مطالعه و بررسی می‌باشد.

بنظر می‌رسد آنچه که قبل از هر موضوع دیگری لازم است مورد توجه قرار گیرد، تهدیدها و فرصتهایی است که بحران اخیر متوجه منافع و امنیت ملی ایران می‌نماید.

بدون تردید دوران جدیدی از تاریخ منطقه در حال تکوین است و تحولات اخیر موجبات دگرگونی در نظم سیاسی منطقه را فراهم می‌آورد. از هم‌اکنون رایزنی‌ها و تلاش گسترده کشورهای منطقه و برون منطقه‌ای جهت استقرار نظم سیاسی جدید بگونه‌ای که منافع هر یک از آنان را هر چه بیشتر تأمین کند، آغاز شده و بی‌وقفه ادامه دارد.

در چنین شرایطی تلاش برای درک عمیق‌تر رویدادها و نتایج احتمالی آنها و همچنین بحث و بررسی درباره چگونگی مجموعه اقدامات سیاسی - اقتصادی و احیاناً دفاعی که متضمن امنیت و منافع ملی ما در نظم در حال تکوین منطقه باشد، امری ضروری است. محکوم کردن دخالت نظامی بیگانگان در امور داخلی کشور همسایه و یا محکوم کردن کشتار انسانهای غیر نظامی بیگناه، امری پسندیده و ضروری است. اما نیاز ژئوپولیتیک ما در گذر از انزوای بی‌طرفی و بی‌طرفی و صدور بیانیه‌های محکومیت اعمال

تفاهم میان کشورهای تشکیل‌دهنده گروه ۶+۲ به بحران افغانستان خاتمه داد.

اگرچه دو سال بعد و در آوریل سال ۲۰۰۱- اردیبهشت ۱۳۷۹- وزارت خارجه آمریکا برای اولین بار در گزارش سالانه خود، با اشاره به پاکستان و افغانستان، جنوب آسیا را مرکز عمده و پناهگاه امن تروریسم بین‌المللی خواند و بر خلاف گذشته به جای «تروریسم دولتی» گروه‌های تروریستی با انگیزه‌های مذهبی را خطری عمده برای شهروندان آمریکا به حساب آورد، اما هیچ‌گونه اقدام عملی و بویژه نظامی جهت تعیین دولت جایگزین طالبان در افغانستان بعمل نیامد.

مذاکرات نمایندگان آمریکا با طالبان جهت تحویل دادن اسامه بن لادن به آمریکا و همینطور اعمال نفوذ در سازمان ملل برای صدور قطعنامه‌های تحریم همه جانبه طالبان، عمده فعالیت‌های آمریکا در سال‌های قبل را تشکیل می‌داد.

تحریم‌های سازمان ملل هرگز موجب تغییر رفتار غیرانسانی طالبان با شهروندان افغانستان نشد، طالبان در طول مدتی که بر پایتخت افغانستان مسلط شده‌اند بیش از ۲/۵ میلیون نفر از اقوام هزاره شیعه افغانستان را که در مناطق مرکزی این کشور زندگی می‌کردند مجبور به ترک خانه‌های خود کرده‌اند.

پاکسازی نژادی در «هزاره‌جات»، قتل عام ساکنان شهرهایی که در برابر طالبان مقاومت می‌کردند نظیر مزارشریف، بامیان و «یکاولنگ» که برای ثابت کردن ارتکاب جنایات جنگی توسط طالبان در مجامع بین‌المللی کافی بود هرگز موجب اقدام نظامی آمریکا حتی در چارچوب مأموریتی از جانب سازمان ملل بر علیه گروه یاغی طالبان نشد. اقدامی نظیر آنچه که «بوش پدر» در سال آخر ریاست جمهوری‌اش در سومالی انجام داد.

ریشه تغییر رفتار آمریکا در قبال بحران افغانستان یعنی در اولویت قرار دادن تغییر ساختار سیاسی افغانستان از طریق اعمال قدرت نظامی را بایستی در راهبرد استراتژیک نوین آمریکا در تأمین امنیت و منافع ملی ایالات متحده، جستجو کرد.

در دوران پنجاه ساله جنگ سرد، ایالات متحده در مقام رهبری جهان سرمایه‌داری واقعیت وجودی اردوگاه کمونیسم را پذیرفته و می‌کوشید در چارچوب سیاست بازدارنده با ایجاد توازن قوای استراتژیک میان بلوک‌های شرق و غرب، امنیت شهروندان خود را تأمین نماید. اما از دیدگاه «امنیتی» بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر اساساً پذیرش موجودیت دولتهایی که برای

تأثیرگذاری در روابط بین‌المللی از حربه ترور سود می‌جویند یا به تشکلهایی که به ترور مبادرت می‌ورزند، یاری می‌رسانند مغایر با امنیت بین‌المللی قلمداد می‌گردد و تحمل تقسیم‌بندی کشورهای جهان به بلوک‌های حامی و مخالف تروریسم به منظور ایجاد موازنه قوا میان آنها امری محال به‌شمار می‌رود.

به پشتوانه قطعنامه‌های اخیر شورای امنیت سازمان ملل متحد- ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳- که برای همه کشورهای جهان لازم‌الاجرا می‌باشد و به کشورهایی که بواسطه تروریسم دچار ناامنی شوند، در راستای حق دفاع از خود، اجازه اقدام نظامی بمنظور انهدام پایگاه‌های تروریستی داده شده است، ایالات متحده، انهدام حقیقی پایگاه‌های تروریستی در افغانستان را تنها با استقرار ساختار سیاسی جدید در آن کشور امکان‌پذیر می‌داند. بنابراین اقدام نظامی آمریکا ماهیتاً یک «جنگ سیاسی» است.

جنگ به منظور تحمیل اراده و اندیشه جهان سرمایه‌داری بعنوان قطب پیروز جنگ سرد و نیروی مسلط دوران جدید بر اهداف و آرمان‌های نظام سیاسی یک کشور به گونه‌ای که زمینه‌های پیدایش و رشد افرادی نظیر اسامه بن لادن و تشکیلات القاعده از بین برود و امنیت بین‌المللی از اقدامات افراطی آنان آسیب نبیند.

هر چند که اسامه بن لادن و تشکیلات القاعده محصول رفتار بلوک غرب و متحدین منطقه‌ای آن در رویارویی با اتحاد جماهیر شوروی سابق است* و امارت اسلامی طالبان در افغانستان نیز مولود افکار و شیوه‌هایی است که در دوران جنگ سرد مورد حمایت، تشویق و تبلیغ سروسیه‌های امنیتی و اطلاعاتی آنان قرار گرفته است. اما بسیج ائتلاف بین‌المللی جهت اقدام نظامی برای خاتمه بحران افغانستان نشان از اهمیت افغانستان در نظام بین‌المللی آینده نیز دارد.

اگرچه افغانستان از صدها سال قبل در مسیر تجارت جهانی قرار داشته و همینطور برای تسلط قدرتهای جهانی بر جنوب آسیا از اهمیت سوق‌الجیشی فراوان برخوردار بوده است. اما در دوران جدید ژئوپولیتیک افغانستان به لحاظ تأثیرگذاری بر امنیت سرمایه‌های فراملیتی در آسیا از اهمیت بیشتری برخوردار گشته است.

جنگ سیاسی آمریکا در افغانستان روی کار آوردن دولتی را تعقیب می‌نماید که تضمین‌کننده امنیت سرمایه‌گذارهای کلان بین‌المللی در اقتصاد در حال شکوفایی آسیا باشد. اقتصاد آسیا طی ۱۰ تا ۱۵ سال آینده به بازیگر اصلی پس از اقتصاد

بنظر می‌رسد آنچه که قبل از هر موضوع دیگری لازم است مورد توجه قرار گیرد، تهدیدها و فرصت‌هایی است که بحران اخیر متوجه منافع و امنیت ملی ایران می‌نماید.

تحمل تقسیم‌بندی کشورهای جهان به بلوک‌های حامی و مخالف تروریسم به منظور ایجاد موازنه قوا میان آنها امری محال به‌شمار می‌رود.

آمریکا در عرصه جهانی تبدیل خواهد شد. انتقال گسترده سرمایه‌های خارجی به آسیا طی دهه گذشته نقش اقتصاد آسیا در اقتصاد جهان را به سطح بی‌سابقه‌ای ارتقاء داده است.

تنها در سال ۲۰۰۰ میلادی، ۱۴۳ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در آسیا انجام گرفت که نسبت به سال قبل ۴۴ درصد افزایش داشت. چین (یکی از همسایگان افغانستان) با نرخ رشد ثابت با میانگین ۱۰٪ طی دو دهه متوالی و جذب ۴۵۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی در ۲۰ سال گذشته و با حجم تجارت خارجی ۵۵۰ میلیارد دلار در سال، اینک هفتمین اقتصاد جهان می‌باشد و پیش‌بینی می‌شود قدرت اقتصادی این کشور در دو دهه دیگر به ۲۰ تریلیون دلار برسد که یکی از سه‌ده قدرت برتر اقتصادی جهان خواهد بود.

در کنار چین، ۱۰ کشور عضو «آسه‌آن» و بویژه سه اقتصاد «هنگ کنگ»، «جمهوری کره» و «تایوان» با سرعت رشد مداومی که بیشتر به معجزه شبیه است هر روز فاصله خود را با قدرتهای برتر اقتصاد دنیا کمتر می‌کنند. در جنوب آسیا هند با وسعتی برابر کل کشورهای اروپایی و جمعیتی معادل ۱۶٪ کل جمعیت جهان، معجزه اقتصادی بعدی در آسیا است. هند با دگرگونی در نگاه اقتصادی خود در دهه ۸۰ و استقبال از سرمایه‌گذاری وسیع خارجی از زمان نخست‌وزیری راتو توانسته است در ده سال گذشته به میانگین نرخ رشد سالانه ۶/۵ درصد دست پیدا کند که تحلیل‌گران ادامه روند فعلی را با ۷/۵ درصد رشد برای پنج سال آینده پیش‌بینی می‌کنند.

این اقتصاد رو به رشد و در حال توسعه در کنار اقتصاد پیشرفته و قدرتمند ژاپن، دومین قدرت اقتصادی جهان، چهره اقتصادی آسیا را در دهه دوم هزاره جدید بکلی دگرگون خواهد ساخت آسیا از هم اکنون به بهشت سرمایه‌گذاری خارجی تبدیل شده است.

بنابراین از طرفی از نظر وزارت امور خارجی آمریکا، پاکستان و افغانستان، جنوب آسیا را به مرکز عمده و پناهگاه امن تروریسم بین‌المللی تبدیل کرده‌اند و از طرفی دیگر از نظر سرمایه‌داری جهانی، آسیا و بخصوص کشورهای همسایه پاکستان و افغانستان یعنی هند و چین، مناطق بسیار مناسبی برای سرمایه‌گذاری خارجی تشخیص داده شده‌اند. طبیعی است با توجه به عملکرد بین‌المللی مخالفین آمریکا در ضربه زدن به منافع و مظاهر سرمایه‌داری جهانی و وجود زمینه‌های گسترش حرکتهای افراطی در مناطقی نظیر کشمیر و استان سین کیانگ چین، احساس ناامنی شدید آمریکا و غرب از خطر تروریسم، تنها با جایگزینی دولت میانه‌رو و مسئولیت‌پذیری به جای طالبان در افغانستان و اصلاح عمیق روش‌های پاکستان در تدبیر مسائل خارجی خود مانند معضل کشمیر و روابط با افغانستان می‌تواند به احساس آرامش و امنیت تغییر یابد. همچنین دولت جدید افغانستان بایستی امنیت انتقال انرژی از طریق خاک خود از طریق آسیای مرکزی به هند، کشورهای جنوب شرق آسیا و ژاپن و غیره را تضمین نماید. طی ده سال گذشته کشورهای آسیای مرکزی و بخصوص ترکمنستان در انتظار آن بوده‌اند که با استقرار دولتی مسئولیت‌پذیر در افغانستان، قراردادهای انتقال انرژی توسط شرکت‌های

آمریکایی و فراملیتی به مرحله اجرا درآید. اقتصاد آسیا تشنه انرژی است که بخشی از آن توسط خط لوله‌هایی که از افغانستان و پاکستان خواهد گذاشت، باید تأمین شود. جنگ سیاسی آمریکا در افغانستان با استقرار دولتی که با اقتدار از امنیت مسیر ترانزیت انرژی از سواحل دریای خزر به

**در آوریل سال ۲۰۰۱ - اردیبهشت ۱۳۷۹ -
وزارت خارجه آمریکا برای اولین بار در
گزارش سالانه خود، با اشاره به پاکستان و
افغانستان، جنوب آسیا را مرکز عمده و
پناهگاه امن تروریسم بین‌المللی خواند و بر
خلاف گذشته به جای «تروریسم دولتی»
گروه‌های تروریستی
با انگیزه‌های مذهبی را خطری عمده برای
شهروندان آمریکا به حساب آورد .**

**ریشه تغییر رفتار آمریکا در قبال بحران
افغانستان یعنی در اولویت قرار دادن تغییر
ساختار سیاسی افغانستان از طریق اعمال
قدرت نظامی را بایستی در راهبرد
استراتژیک نوین آمریکا در تأمین امنیت و
منافع ملی ایالات متحده، جستجو کرد .**

**پشتوانه مالی طالبان و تشکیلات القاعده نه
ثروت بن لادن بلکه در آمد میلیاردری قاچاق
مواد مخدر است. در آمدی که هر سال به آن
افزوده شده است .**

جنوب و شرق آسیا محافظت نماید به نتیجه دلخواه طراحان آن خواهد رسید.

بنابراین جنگ افغانستان نه به دلیل حوادث ۱۱ سپتامبر آمریکا و حضور بن لادن و القاعده در افغانستان تنها یک «جنگ نظامی - امنیتی» بلکه به لحاظ کوشش برای تغییر ساختار سیاسی یک کشور (افغانستان) یک «جنگ سیاسی» و حال با توجه به منویات اقتصادی طراحان آن بی‌تردید یک «جنگ اقتصادی» نیز هست.

مقاومت طالبان

اقدام نظامی آمریکا و ائتلاف بین‌المللی ضد تروریسم زمانی می‌تواند امنیت را به جنوب آسیا بازگرداند که ریشه‌های تروریسم در منطقه را از بین برده باشد. ریشه‌های تروریسم بیش از آنکه نظامی باشد و به تشکیلات

طی ده سال گذشته کشورهای آسیای مرکزی و بخصوص ترکمنستان در انتظار آن بوده‌اند که با استقرار دولتی مسئولیت‌پذیر در افغانستان، قراردادهای انتقال انرژی توسط شرکت‌های آمریکایی و فراملیتی به مرحله اجرا درآید.

اگرچه احتمال موفقیت اقدامات نظامی در پاکسازی شهرهای مهم افغانستان از تشکیلات القاعده و بن لادن و تسلط گروه طالبان، دور از ذهن نیست اما عمق استراتژیک تروریسم در مرکز این سرزمین نیست و عقب‌نشینی طالبان و القاعده در برابر فشار نظامی، محدود به افغانستان نخواهد بود. مکتب فکری «دیوبندی» - نیمه وهابی، نیمه حنفی -، مدارس مذهبی پیرو آن و هزاران تعلیم یافته این مدارس عمق استراتژیک طالبان و القاعده را تشکیل می‌دهند که از مرز افغانستان و پاکستان تا ۹۰ مایلی دهلی یعنی شهر «دیوبند» امتداد دارد.

القاعده و حمایت‌های بی‌دریغ سازمان‌های «سیا»، «موساد»، «سازمان اطلاعات عربستان» و «آی.اس.آی» پاکستان در دوران جنگ سرد و حمایت وزارت کشور پاکستان در سالهای اخیر بازگردد و بیش از آنکه سیاسی باشد و از حمایت‌های گروه طالبان بعنوان دولت خودخوانده افغانستان بهره‌بردار، «فکری و مذهبی» است. اگرچه احتمال موفقیت اقدامات نظامی در پاکسازی شهرهای مهم افغانستان از تشکیلات القاعده و بن لادن و تسلط گروه طالبان، دور از ذهن

نیست اما عمق استراتژیک تروریسم در مرکز این سرزمین نیست و عقب‌نشینی طالبان و القاعده در برابر فشار نظامی، محدود به افغانستان نخواهد بود. مکتب فکری «دیوبندی» - نیمه وهابی، نیمه حنفی -، مدارس مذهبی پیرو آن و هزاران تعلیم یافته این مدارس عمق استراتژیک طالبان و القاعده را تشکیل می‌دهند که از مرز افغانستان و پاکستان تا ۹۰ مایلی دهلی یعنی شهر «دیوبند» امتداد دارد.

رفتار آمریکا و متحدانش در دوران جنگ سرد، دامن‌زدن به هر گونه عقیده افراطی مذهبی را که در ضمن ضدشوروی هم بود تشویق می‌کرد و در دوران اشغال نظامی افغانستان توسط ارتش شوروی، مورد حمایت گسترده مالی و نظامی قرار می‌داد.

در سال ۱۹۷۱ تنها ۹۰۰ مدرسه (متعلق به پیروان مکتب دیوبندی) در پاکستان وجود داشت اما در پایان دوره ضیاءالحق در سال ۱۹۸۸ حدود ۸۰۰۰ مدرسه رسمی و ۲۵۰۰۰ مدرسه ثبت نشده در پاکستان فعالیت می‌کردند. وظیفه اصلی این مدارس آن بود که نسل جدیدی از افغانها را برای دوران بعد از شوروی تربیت کنند. همان چیزی که امروز آن را با نام «طالبان» می‌شناسیم.

هر سال بیش از یکصد هزار دیوبندی در شهر پشاور پاکستان گردهم می‌آیند تا همبستگی خود را با افراطیون مذهبی اعلام کنند و در سالهای اخیر، اسامه بن لادن طی پیام‌های ضبط‌شده‌ای خواستار حمایت همه آنان از جهاد بر علیه کفار از جمله آمریکا، شده است. اعانه جمع‌آوری شده از این اجتماع عظیم اگرچه به اندازه درآمد حاصل از قاچاق مواد مخدر برای طالبان و بن لادن دارای اهمیت نیست، اما تحصیل حمایت عمیق هزاران مذهبی افراطی بیش از هر کمک مالی و نظامی، بقای طالبان و بن لادن را تضمین می‌کند.

در شناخت مکتب دیوبندی قابل ذکر است که این مکتب قدمتی ۲۰۰ ساله دارد و به ابتدای مبارزات مردم مسلمان هند بر علیه استعمار انگلستان از طریق تأسیس مدارس برای حفظ اعتقاداتشان برمی‌گردد. فتوای شاه عبدالعزیز دهلوی در سال ۱۸۰۳ که هند را به دلیل اشغال آن توسط انگلستان «دارلحرب» خواند و جهاد بر علیه آنان را مجاز شمرد روحیه ستیزه‌جویی این مکتب بر علیه هر آنچه که مخالف اعتقادات مذهبی آنان است را تقویت نمود.

بعد از سرکوب قیام مسلمانان هند در سال ۱۸۵۷ و تأسیس مدرسه در شهر «دیوبند» توسط مولانا محمد قاسم نانوتوی - (در ۲۵ سالگی در انقلاب هندوستان شرکت جست و به فرماندهی سپاهی متشکل از علما رسید) و مولانا رشید احمد گنگوهی در سال ۱۸۶۷ میلادی اقدامی پیشرو قلمداد می‌شد و به حفظ روحیه ضد استعماری مسلمانان هند یاری می‌رساند.

علمای دیوبند حتی در ابتدا با محمد علی جناح و تجزیه‌هند نیز مخالف می‌کردند. اما در سال ۱۹۴۵ دو سال قبل از تشکیل کشور پاکستان جمعی از علمای متمایل به وهابیت به رهبری مولانا شیر احمد عثمانی «جمعیت علمای اسلام» را تشکیل دادند. پس از مرگ او، مولانا مفتی محمود جانشین او شد. مفتی محمود نقش عمده‌ای در انتخابات سال ۱۹۷۰ به

نفع ذوالفقار علی بوتو ایفا کرد. شبکه گسترده مدارس و جمعیت علمای اسلام و ارکان تأسیس پشتونستان بزرگه ریشه در فعالیت‌های او دارد در سال ۱۹۹۴ میلادی مولانا سمیع الحق یکی از جانشینان مفتی محمود به عضویت مجلس پاکستان درآمد و به ریاست کمیته روابط خارجی مجلس پاکستان انتخاب شد و با همکاری وزیر کشور دولت خانم بی نظیر بوتو یعنی ژنرال بازنشسته نصرالله بابر و کمک‌های مالی شاهزادگان سعودی، گروه طالبان را تأسیس کرد.

مکتب دیوبندی تحت تأثیر آموزه‌های وهابیت قرار دارد. غرب را فاسد و دشمن تلقی می‌کند. شیعه را خارج از اسلام می‌داند. عکس گرفتن، موسیقی و تلویزیون را حرام می‌داند و نسبت به حضور زنان در اجتماع بسیار سختگیر است. دیدگاه‌های افراطی آموزش یافتگان این مکتب در عملکرد طالبان که حداقل ۸ وزیر آن در مدارس پاکستان درس خوانده‌اند بخوبی نمایان است.

این نگاه افراطی - که بازگشت به اسلام ناب معرفی می‌شود - در میان میلیون‌ها مسلمانی که در شبه قاره هند قرار دارند به آن اندازه طرفدار دارد که شبکه القاعده و رهبران طالبان با حمایت آنان به حیات خود ادامه دهند. طالبان که به لحاظ نژادی پشتون هستند، با در دست گرفتن حکومت در افغانستان علاوه بر آنکه به تشکیل حکومت بر مبنای عقاید مذهبی خاص خود اقدام کرده‌اند بلکه موفق شده‌اند حکومت را از غیر پشتون‌ها نیز بازستانند و سلطه پشتون‌ها بخصوص پشتون‌های شاخه درانی که احمدشاه درانی پایه‌گذار سلطه پشتون‌ها در افغانستان از آنان بود، را همچون دویست سال گذشته برقرار سازند.

جمعیت علمای اسلام به عنوان حامیان مذهبی و عقیدتی طالبان نیز به واقع حزبی مذهبی - نژادی است.

مدارس فراوان این جمعیت عمدتاً در مناطق پشتون‌نشین و در میان بلوچها قرار داشته و از کوئته تا پشاور یعنی استان سرحد شمالی و بلوچستان پاکستان امتداد دارد. حدود ۷ میلیون نفر از جمعیت پاکستان را پشتون‌ها تشکیل می‌دهند. پشتون‌ها علاوه بر احزاب مذهبی پاکستان در ارتش این کشور نفوذ فراوان دارند. حدود ۲۰٪ از ارتش پاکستان، پشتون هستند و فرماندهان ارشدی نظیر «محمود احمد» رئیس سابق «آی.اس.آی» و فرمانده کودتای ارتش در اکتبر ۱۹۹۹ که اخیراً توسط پرویز مشرف برکنار شد، از پشتون‌ها هستند.

اسامه بن لادن و سازمان القاعده پایگاه‌های خود را در میان شهرهای پشتون‌نشین افغانستان تأسیس کرده‌اند. نژاد پشتون، پشتیبان قابل اعتنای دیگری است که بن لادن، القاعده و طالبان را در پیگیری سرسختانه افکار و اهدافشان یاری می‌رساند و تصور از بین بردن قطعی آنان توسط اقدام نظامی را باطل می‌سازد.

عامل دیگری - به جز مذهب و نژاد - که به مقاومت طالبان و القاعده در برابر آمریکا یاری می‌رساند استیلا طالبان بر ۴۶۰۰ تن تولید تریاک جهان است. درآمد حاصل از نظارت طالبان بر ترانزیت مواد مخدر از افغانستان به سایر نقاط جهان حدود ۵ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود که به صورت مالیات از قاچاقچیان اخذ می‌شود. درآمد قاچاقچیان پشتون و

بلوچ افغانی و پاکستانی چندین برابر این مبلغ است. بر حسب اتفاق زمین‌های حاصل خیز تریاک هم در قندهار یا جلال آباد که پشتون‌نشین هستند قرار گرفته است. پشتوانه مالی طالبان و تشکیلات القاعده نه ثروت بن لادن بلکه درآمد میلیاردی قاچاق مواد مخدر است. درآمدی که هر سال به آن افزوده شده است و علی‌رغم همه تلاش‌های رسمی بین‌المللی برای مبارزه با آن، هرگز کاسته نشده است. قاچاق مواد مخدر، قاچاق انسان و قاچاق کالاها، مصرفی، اقتصاد افغانستان، پاکستان و کشورهای آسیای مرکزی را به فساد کشانده است و علی‌رغم همه تلاش جمهوری اسلامی بر اقتصاد ایران نیز بی‌تأثیر نبوده

عامل دیگری - به جز مذهب و نژاد -

که به مقاومت طالبان و القاعده

در برابر آمریکا یاری می‌رساند استیلا

طالبان بر ۴۶۰۰ تن تولید تریاک جهان

است.

درآمد حاصل از نظارت طالبان

بر ترانزیت مواد مخدر از افغانستان

به سایر نقاط جهان حدود ۵ میلیارد دلار

تخمین زده می‌شود که به صورت

مالیات از قاچاقچیان

اخذ می‌شود.

است. قاچاقچیان مواد مخدر و مافیای قاچاق انسان و کالا که بیشترین بهره‌را از استیلا طالبان بر افغانستان برده‌اند به بهای به فساد کشاندن اقتصاد منطقه، ثروتی افسانه‌ای برای طالبان فراهم آورده‌اند که مقاومت طالبان پشتون و افراطی با اتکای بر آن شکل می‌گیرد و نامنی را برای جنوب آسیا به ارمغان می‌آورد.

چشم‌انداز برقراری امنیت در منطقه آنگاه بیشتر در حاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد که دریا بیم ارتش پاکستان که وظیفه اصلی در مقابله با جریانات حامی طالبان و القاعده را بر عهده دارد، در شرایط اقتدار بسر نمی‌برد.

ارتش پاکستان، بحران مشروعیت

ارتش پاکستان به عنوان پایه اصلی حفظ امنیت و استقلال پاکستان، بیش از آنکه توان خود را در رویارویی با دشمن بیرونی صرف کرده باشد به مبارزه با حرکت‌های جدایی طلب داخلی و اداره امور سیاسی کشور مشغول بوده است.

از هند همواره بعنوان دشمن اصلی یاد شده اما در ۵۰ سال گذشته، ارتش هرگز موفقیتی در رویارویی با ارتش هند نداشته است در عوض در سرکوب جنبشی جدایی طلب پشتون‌ها و بلوچها، موفقیت‌هایی داشته است.

همچنین موفق شده است با کودتاهای متعدد بیش از ۳۵ سال از ۵۴ سال گذشته را حکومت کند و به عنوان مهم‌ترین بازیگر در عرصه سیاسی پاکستان مطرح باشد.

ارتش پاکستان همواره بعنوان دفاع از اسلامیت پاکستان عمل کرده است. آنهم نه تنها در برابر دشمن هندو، بلکه حتی در مقابل اقوام داخلی. مطالبه حقوق اقوام توسط گروههای قومی همواره توسط ارتش و به نام دفاع از امنیت و تمامیت کشور اسلام، عقیم مانده است. بعد از جدایی پاکستان شرقی و تأسیس بنگلادش در سال ۱۹۷۱ توسط بنگالها که به جز مذهب، از زبان، خط، فرهنگ قومی و تاریخ جداگانه‌ای برخوردار بودند و ضربه

پس از ۵۰ سال که ارتش پاکستان مشروعیت خود را از اسلام و دفاع از آن، اخذ نموده است با تصمیم اخیر حکومت نظامی پاکستان مبنی بر همکاری با آمریکا و ائتلاف بین المللی ضد تروریسم علیه امارت اسلامی طالبان و اسامه بن لادن که طی سالهای اخیر توسط پوستره‌های توزیع شده در سطح پاکستان از او بعنوان «مجاهد اسلام» یاد شده است، مشروعیت اقدام ارتش با تردید جدی مسلمانان طرفدار جریان یاد شده روبرو شده است.

سختی به نظریه مذهب- ملت محمدعلی جناح، بنیانگذار پاکستان وارد ساخت. ارتش هیچگاه اجازه نداده است این تجربه تکرار شود چرا که هر گونه مطالبه حقوقی قومی مخالفت با وحدت مسلمانان قلمداد شده است. همچنین به ناآرامی‌های سیاسی و مبارزات حاد احزاب سیاسی هم با همین منطق پاسخ داده است.

اقبال احزاب مذهبی بزرگ پاکستان نظیر «جمعیت علمای اسلام» و «جماعت اسلامی پاکستان» به ارتش این کشور ناشی از همین صبغه اسلامی ارتش بوده است. حکومت ۱۱ ساله ژنرال ضیاءالحق ۱۹۸۸-۱۹۷۷ که خود یک مولوی زاده بود، و ارتش پاکستان را به خط مقدم رویارویی جهان اسلام با اردوگاه کمونیسم هدایت کرد، و وعده‌های متعددی برای اجرای شریعت اسلامی در پاکستان داد و بر آن صبغه بیش از پیش افزود.

ژنرال ضیاءالحق از طریق حزب «جماعت اسلامی پاکستان» به رهبری قاضی حسین احمد ارتباط نزدیکی با احزاب مذهبی عمده مجاهدین افغان نظیر حزب اسلامی حکمتیار و حزب جمعیت اسلامی ربانی برقرار کرد و در افکار مردم پاکستان و افغانستان تردیدی باقی نگذاشت که ارتش پاکستان،

ارتش اسلام است.

بعد از ضیاءالحق اگرچه با تدبیر ژنرال بازنشسته نصرالله بابر، «جمعیت علمای اسلام» جای جماعت اسلامی را گرفت اما از ارتباط ارتش با احزاب مذهبی کاسته نشد بلکه با بدست گرفتن اداره قندهار توسط طالبان در سال ۱۹۹۴، ارتش پاکستان به اعزام مستشاران نظامی به افغانستان و مشارکت مستقیم در دفاع از طالبان اقدام کرد. و در تسخیر کابل و همچنین مزارشریف خدمات مؤثری به طالبان نمود. در حالیکه طالبان مخالفان خود را همواره کمونیست و کافر معرفی کرده‌اند، حمایت طالبان توسط ارتش پاکستان در نزد افکار عمومی پاکستان بعنوان حمایت از اسلام معرفی شده است. بویژه با مخالفت آمریکا با اسامه بن لادن و تحت فشار قرار گرفتن طالبان از طریق تحریم‌های اعمال شده توسط سازمان ملل که از جانب بن لادن و رهبران طالبان به مخالفت با اسلام معنا شده است، حمایت ارتش که اینک حکومت را نیز در دست دارد، رسالتی مذهبی قلمداد شده است.

پس از ۵۰ سال که ارتش پاکستان مشروعیت خود را از اسلام و دفاع از آن، اخذ نموده است با تصمیم اخیر حکومت نظامی پاکستان مبنی بر همکاری با آمریکا و ائتلاف بین المللی ضد تروریسم بر علیه امارت اسلامی طالبان و اسامه بن لادن که طی سالهای اخیر توسط پوستره‌های توزیع شده در سطح پاکستان از او بعنوان «مجاهد اسلام» یاد شده است، مشروعیت اقدام ارتش با تردید جدی مسلمانان طرفدار جریان یاد شده روبرو شده است.

البته نفس همکاری پاکستان با آمریکا نزد مردم پاکستان نکوهیده نیست بلکه این اقدام بر علیه آنچه که طی سالهای اخیر از آن بعنوان «اسلام ناب» یاد شده است، نکوهیده است. دشمنی با هند عاملی بوده است که پاکستان همواره در پی جلب تضمین‌های امنیتی از جانب آمریکا بر علیه تهاجم هند باشد و سابقه آن به قرارداد کمک پشتیبانی دفاعی که در سال ۱۹۵۹ در کراچی بین آمریکا و پاکستان منعقد شد باز می‌گردد. همچنین در طی دهه هشتاد میلادی آمریکا بزرگترین پشتیبان پاکستان در برابر تهدید کمونیستها بود. این مواضع همواره از جانب احزاب مذهبی پاکستان مورد استقبال قرار گرفته است. اما این بار همکاری ارتش با آمریکا که به یک سرزمین اسلامی حمله کرده است، نزد افکار مسلمانان توجیه‌ناپذیر بنظر می‌رسد.

احزاب مذهبی پاکستان در مخالفت با تصمیم ژنرال مشرف اختلافات گذشته را به فراموشی سپرده‌اند و در کنار یکدیگر به تهییج افکار عمومی و برپایی اجتماعات اعتراض آمیز دست زده‌اند. نباید از یاد برد این احزاب در مقاطع مختلفی از تاریخ کوتاه پاکستان توانسته‌اند جنبشهای نافرمانی مدنی عظیمی برپا کنند و زمینه سقوط دولتهای مختلفی را مهیا سازند.

همچنین نباید از یاد برد که این احزاب در بدنه ارتش دارای نفوذ هستند و حتی در طی دوران ژنرال ضیاءالحق فرماندهان بسیاری به گرایشات افراطی مذهبی تمایل نشان داده‌اند. لذا چنانچه همکاری پاکستان با ارتش آمریکا قابل توجیه نباشد، نه تنها ارتش پاکستان علی‌رغم موضع رسمی دولت نظامی، در عدم حمایت از طالبان جدی نخواهد بود بلکه کمکهای مؤثری نیز برای کاهش فشار بر روی طالبان انجام خواهد داد. در

اینصورت- که غیر محتمل هم نیست- تداوم تحرکات طالبان در قالب جنبشی زیرزمینی و در امتداد مرزهای افغانستان با پاکستان از بلوچستان ایران تا کشمیر هند، به نگرانی‌های امنیتی کشورهای منطقه دامن خواهد زد.

همچنین تداوم مخالفتها با تصمیم دولت پاکستان در همکاری با آمریکا و رویارویی ارتش پاکستان با مخالفان، پاکستان را در بحرانی بی سابقه فرو خواهد برد.

پیدایش پاکستان و اتحاد اقوام آن با حربه اسلام و استفاده از انگیزه‌های مذهبی مردم میسر گشته است و تاکنون هر گاه دولتها به عدم وفاداری به اسلام متهم شده‌اند، ارتش با استفاده از بازی از اسلام به میدان آمده و ثبات را به اجتماع بازگردانده است اما این بار چنانچه ارتش که دولت را نیز در دست دارد به عدم وفاداری به اسلام متهم شود، بی ثباتی و آشوب پاکستان را فرا خواهد گرفت و مخالفان جز به آنچه که آن را انقلاب اسلامی به سبک طالبان خوانده‌اند رضایت نخواهند داد و ارتش نیز که چند سالی است به سلاحهای اتمی مجهز شده است، چاره‌ای جز سرکوب مخالفین و جلوگیری از دست یافتن مذهبپون افراطی به سلاحهای اتمی نخواهد دید. ژنرال مشرف که قبل از این توسط رهبر جماعت اسلامی پاکستان متهم شده بود که سیاستهای سکولار را در ارتش پاکستان ترویج می کند، با تصمیم اخیر خود، برای مخاطبین و رهبران احزاب مذهبی پاکستان جای تردید باقی نگذاشته است که راهی سوای آرمانهای مذهبی روحانیون برگزیده است.

پیش بینی شرایط بحرانی در افغانستان و پاکستان پس از سقوط امارت اسلامی طالبان، امر دشواری نیست و لذا از هم اکنون در اظهارات رهبران ائتلاف ضد تروریسم نکاتی می توان یافت که دلالت بر تلاش برای اقدامات عمرانی در افغانستان و کمکهای مالی به پاکستان دارد تا در سایه بهبود نسبی شرایط اقتصادی دولتها در افغانستان و پاکستان، هم مقابله با آشوبهای اجتماعی امکان پذیر گردد و هم با اتکا به یک رفاه نسبی زمینه اوج گیری گرایشات افراطی از میان برداشته شود.

رویارویی با افراط گرایی مذهبی که طی دو دهه به آن دامن زده شده است و اکنون خود را توانمند می بیند تنها از دولتهای مقتدر با شرایط اقتصادی مطلوب و حمایت گسترده مردمی برمی آید یعنی همان شرایطی که بطور مطلوب وجود ندارد و ائتلاف بین المللی خواهد کوشید به ترتیبی آن را ایجاد کند.

منافع ملی ایران، فرصتها و نگرانیها

جنگ افغانستان، چالشی سرنوشت ساز برای غیر مترقبه بودن حوادث ۱۱ سپتامبر آمریکا، سرعت تحولات پس از آن فقدان استراتژی مدون ایران دیپلماسی کشور است. عدم حضور ایران در ائتلاف ضد تروریسم به رهبری آمریکا و همچنین عدم مذاکره ایران با آمریکا مجموعاً باعث عدم حضور فعال، واقعی و تأثیرگذار ایران در تصمیم گیری های جاری کشورهای منطقه و ائتلاف ضد تروریسم برای شکل دهی به ساختار نظام جدید سیاسی- اقتصادی و امنیتی منطقه شده است.

در شرایطی که سران و عالی ترین مقامات کشورهای مهم جهان نظیر

آمریکا، روسیه، انگلستان، آلمان، چین، هندو پاکستان با ملاقاتها و رایزنی های فشرده به توافق های متعددی در زمینه چگونگی تأمین منافع درازمدت مشترک در منطقه دست می یابند، دیپلماسی ایران از حد اعلام مواضع فراتر نرفته است. اکنون که زمان تصمیم گیری و اقدام است و به کاری فراتر از اعلام مواضع نیاز است. کشورهای ذینفع بی آنکه منتظر ایران بمانند در حال تصمیم گیری و اقدام در جهت تحقق اهداف استراتژیک خود هستند.

در طی ۵ هفته اول جنگ افغانستان، روسیه جهت گیری جدیدی در روابط با آمریکا و ناتو اتخاذ کرده است که نه تنها مقطعی بنظر نمی رسد بلکه

چشم انداز برقراری امنیت در منطقه آنگاه بیشتر در هاله ای از ابهام قرار می گیرد که دریا بیم ارتش پاکستان که وظیفه اصلی در مقابله با جریانات حامی طالبان و القاعده را بر عهده دارد، در شرایط اقتدار بسر نمی برد.

در چنین شرایط خطیر و سرنوشت سازی که محاصره نظامی و انزوای سیاسی- اقتصادی ایران از اهداف استراتژیک آمریکا و ناتو در منطقه بنظر می رسد، تأمین امنیت و منافع ملی ایران امری دشوار، پیچیده و حساس است که اشتباه و غفلت را بر نمی تابد.

حکایت از استراتژی نوین روسیه در روند همکاری بین روسیه و آمریکا و ناتو دارد. این کشور در تغییر موضعی آشکار اعلام کرد پیمان ضد موشکهای بالستیک ای.بی.ام از دوران جنگ سرد باقی مانده و منسوخ می باشد و علاقه مند است تا توافقیهای امنیتی جدیدی متناسب با قرن بیست و یکم امضاء کند. بنظر می رسد مسکو و واشنگتن در سایه تحولات اخیر، فرصت مناسبی جهت حل اختلافات خود و آغاز همکاری و مشارکت در سطح جهان و منطقه یافته باشند.

چین نیز ضمن آنکه امیدوار است اقدام نظامی آمریکا به نگرانی های امنیتی این کشور در استان مسلمان نشین و ترک نژاد سین کیانگ پایان دهد شرط همکاری خود با آمریکا را عدم حمایت آمریکا از تایوان و تبت اعلام کرده است. هند نیز در صدد است با اتکا به قطعنامه های ضد تروریسم اخیر شورای امنیت سازمان ملل در مناقشه پنجاه ساله با پاکستان بر سر

کشمیر به موفقیت‌هایی دست یابد. حتی ترکیه هم با اعلام آمادگی برای اعزام نیرو به افغانستان به احیای قدرت منطقه‌ای خود می‌اندیشد. با حضور نظامیان کشورهای عضو ناتو در افغانستان و پایگاه‌های کشورهای همسایه افغانستان، ناتو در روند گسترش به سوی شرق، از مرزهای غربی ایران گذشته و اینک در شرق ایران نیز حاضر شده و خود را به مرزهای چین رسانده است. به این ترتیب نظم استراتژیک جدید خاورمیانه - از فلسطین تا افغانستان - بصورت منسجم و به هم پیوسته با محوریت سیاسی - نظامی «آمریکا - ناتو» مراحل آخرین پیاده شدن و استقرار و تثبیت را می‌گذراند.

همانگونه که مردم سالاری، احترام به حقوق مدنی، تقویت نهادهای مدنی و تشویق و تسهیل مشارکت شهروندان در تعیین سرنوشت آنان و تثبیت گفتگو میان نیروها به جای سیاست حذف، بعنوان راهکارهای تقویت انسجام جامعه مورد عنایت و پذیرش اکثریت شهروندان قرار گرفته است، مواضع بین‌المللی و منطقه‌ای ایران مبتنی بر تنش‌زدایی، همگرایی، گفتگو، اعتمادسازی، مردم‌سالاری، احترام به حقوق اقوام و عدالت نیز می‌تواند جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی ایران را چنانکه شایسته و درخور آنست، ارتقاء بخشد.

در این نظم جدید تلاش می‌شود از تأثیرگذاری قدرتهای منطقه‌ای فعلی در صورتیکه در قبال هر یک از سه موضوع ۱ - محوریت نظامی - امنیتی ناتو ۲ - جایگزینی سیاستهای سکولار به جای سیاستهای ایدئولوژیک (کمونیسم - افراط‌گرایی مذهبی) ۳ - تضمین امنیت اسرائیل، دارای مواضعی مغایر با مواضع آمریکا باشند، کاسته شود. قابل پیش‌بینی است همانگونه که مقامات آمریکایی در سالهای گذشته بارها تکرار کرده‌اند که «نیاستی هیچ خط‌لوله‌ای برای انتقال انرژی دریای خزر، از ایران بگذرد»، مسیر خط‌لوله انتقال انرژی از سواحل کشورهای ترکمنستان، قزاقستان و روسیه به آسیای جنوب شرقی را خارج از مرزهای ایران در نظر بگیرند و برای ترانزیت کالا از اقیانوس هند به آسیای مرکزی و روسیه نیز مسیر بندر کراچی پاکستان به هرات در افغانستان و عشق‌آباد و تاشکند در آسیای مرکزی مورد حمایت قرار گیرد.

در چنین شرایط خطیر و سرنوشت‌سازی که محاصره نظامی و انزوای سیاسی - اقتصادی ایران از اهداف استراتژیک آمریکا و ناتو در منطقه بنظر می‌رسد، تأمین امنیت و منافع ملی ایران دشوار، پیچیده و حساس است که اشتباه و غفلت را برنمی‌تابد.

بنظر می‌رسد تنها راه‌هایی از چنین سرنوشتی که امنیت و منافع ملی ما را به شدت تهدید می‌کند، دیپلماسی فعال و نه انفعالی و واقع‌گرایانه در امتداد سیاستهای داخلی مبتنی بر مؤلفه‌های حماسه دوم خرداد ملت ایران می‌باشد.

همانگونه که مردم‌سالاری، احترام به حقوق مدنی و تقویت نهادهای مدنی و تشویق و تسهیل مشارکت شهروندان در تعیین سرنوشت آنان و تثبیت گفتگو میان نیروها به جای سیاست حذف، بعنوان راهکارهای تقویت انسجام جامعه مورد عنایت و پذیرش اکثریت شهروندان قرار گرفته است، مواضع بین‌المللی و منطقه‌ای ایران مبتنی بر تنش‌زدایی، همگرایی، گفتگو، اعتمادسازی، مردم‌سالاری، احترام به حقوق اقوام و عدالت نیز می‌تواند جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی ایران را چنانکه شایسته و درخور آنست، ارتقاء بخشد.

دولتهای متکی به آراء عمومی و مردم‌سالاری از اعتماد بنفس کافی برای مذاکره با قدرتهای جهانی برای حفظ امنیت و منافع خویش برخوردار می‌باشند. لذا ایران نیز می‌تواند ضمن تقویت مردم‌سالاری در درون به دفاع از حقوق خویش در مذاکرات بین‌المللی بپردازد.

در شرایطی که قدرتهایی نظیر هند، چین و روسیه ضمن تعامل با آمریکا نگران سیاستهای سلطه‌طلبانه این کشور نیز هستند، مذاکره در سطح مقامات عالی‌رتبه ایران و این کشورها با هدف تقویت همگرایی منطقه‌ای و رعایت منافع مشترک به جلب اعتماد کشورهای منطقه منجر خواهد شد. ایران می‌تواند با اتخاذ موضعی منحصر به فرد، گسترش مردم‌سالاری را تنها راه واقعی مبارزه با افراط‌گرایی مذهبی اعلام کند و بکوشد از طریق دیپلماسی فعال، سیاستهای کشورهای منطقه را به جای تحکیم اقتدارگرایی که خود عامل تشدید افراطی‌گری است به سوی تلطیف فضای سیاسی منطقه با احترام به حقوق مدنی مردم کشورهای منطقه، سوق دهد. به جز هند همه کشورهای منطقه دارای حکومت‌های غیردمکراتیک هستند و همه آنها از سوی نیروهای افراطی مورد تهدید قرار گرفته‌اند. اقدام نظامی آمریکا در منطقه منجر به میلیتاریزه شدن فضای منطقه و تقویت حکومت‌های اقتدارگرا خواهد شد. این خود عاملی مهم در باقی ماندن انگیزه‌های گرایش به گروه‌های افراطی و تهدید امنیت در منطقه می‌شود. ایران می‌تواند با تشریح ضرورت‌های بسط دموکراسی در منطقه علاوه بر اعتمادسازی در میان دولتها با جلب اعتماد مردم کشورهای منطقه، اتخاذ هر گونه تصمیم بر علیه ایران را به لحاظ عدم پذیرش مردمی آن با دشواری روبه‌رو سازد.

* مطبوعات معتبر غربی معتقدند آمریکا با تحریک و سازماندهی مذهبی‌ها علیه کمونیست‌ها و اتحاد شوروی سابق در واقع دست به عمل بنیادگرایانه مذهبی زد و یک جنگ صلیبی به راه انداخت.

نه جنگ، نه صلح

«خشونت سازمان یافته خصوصی»
اشپیگل شماره ۴۱ سال
۲۰۰۱-۱۰/۸-۲۰۰۱

ارهارد اپلر Erhard Eppler

انجام دادند که سمبل آن، بلندترین
آسمان خراش های دنیا در نیویورک
بود.

این که اتفاق نیویورک در سال

۲۰۰۱ به وقوع پیوست، می تواند واقعه ای تلقی شود که در واقع در سال
۱۹۹۳ آن را برنامه ریزی کرده بودند. با این حال ما تردید جدی داریم که

این سده سراسر دوران ترور خواهد شد. هر چند
دهه های اول آن حداقل تحت تأثیر قدرت
نمایی خشونت های جانبدار غیردولتی،
جناح ها و گروه های خصوصی و منفعت
طلبان خشن قرار خواهد گرفت که مثال بارز
آن ۱۱ سپتامبر می باشد. چون یکی از صور
اعمال قدرت ترور است، درباره تعریف آن
می توان به بحث و جدل نشست.

این پرسش وجود دارد که کدام یک از
گروه های تروریستی را می توان با متغیرهای
مورد نظر تعریف کرد؟

آدم ربایان ابوسیف در زولو (Jolo) که از
آنها به عنوان فناتیک های جنایتکار نام
می برند؟ یا «ببرهای» جنایتکار حرفه ای
رازیناتویچ Raznjatovic، در کوزوو که خود
را آرکان (Arkan) می نامند و یا شبه
نظامیانی، که در تیمور شرقی لانه کرده اند و یا
تفنگچی های اجیر شده وارلود (Warlords)
که در سیرالئون بیدامی کنند؟ و دزدان
دریایی، که تعداد آنها در اقیانوس ها مانند

خرگوش در حال افزایش است؟

آیا همه این عوامل خشونت های گروهی و خصوصی با اجتناب از یک
جنگ رودررو به غیرنظامیان بی پناه حمله نمی کنند مانند همین ۱۹ نفر
در نیویورک؟

در اینجا عامل متغیر میزان مخلوط شدن این دو عامل است.

یعنی نسبت عامل جنایت و عامل تحجر و فناتیک، یا نسبت بنیادگرایان
متحجر (فناطیک) بر جنایتکاران حرفه ای حسابگر.

مثلاً در چین، ابتدا عامل حرکت به وضوح ملی گرای بود. اما هرچه
زمان کشتار طولانی تر و قتل ها فجیع تر می شد، عامل جنایت بر عامل
ملی آن رجحان می یافت.

شاید از این جهت ناتو کار عاقلانه ای را انجام خواهد داد، اگر به

ارهارد اپلر سیاستمدار ۷۴ ساله آلمانی از همفکران ویلی برانت طی
سال های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۴ بود که در سمت وزیر همکاری های اقتصادی
در کابینه ایفای نقش می کرد. ارهارد اپلر تا
سال ۱۹۹۱ نیز عضو هیأت رئیسه حزب
سوسیال دموکرات بود.

موضع گیری های آزادانه او در مسائل
جهانی همواره مورد توجه مطبوعات آلمان و
اروپا قرار گرفته است. در این مقاله با مواضع او
در مورد خطرات تروریسم آشنا می شویم و اگر
هم در مواردی با او اختلاف دیدگاه داریم تأمل
در آن را مفید و قابل توجه می دانیم.

«چشم انداز ایران»

در طول سده بیست (میلادی) اعمال قدرت
حکومتی، قله های وحشت را تسخیر کرد و
در خلال دو جنگ جهانی نسل هایی به آتش
کشیده شدند. تروریسم دولتی برخاسته از
رژیم های تمامیت خواه (توتالیتر Totalitr)
حق اعمال قدرت مطلق دولت ها را به حق
کشتار مطلق تبدیل کردند. در روند جنگ سرد
هم بیش از یک بار دنیا در آستانه نابودی
خودخواسته قرار گرفت. اما در ۱۱ سپتامبر
سال ۲۰۰۱ (میلادی) ۱۹ نفر که فقط با چاقو

مسلح بودند، در یک عملیات انتحاری چهار هواپیمای غیرنظامی خطوط
منظم هوایی را به بمب هایی مبدل کردند که هزاران نفر افراد غیرنظامی را
هلاک کرد و ابر قدرت بی رقیب جهانی را تحقیر و سرافکنده نمود. این
۱۹ نفر، سربازان یک ارتش منظم یا وابسته به هیچ دولتی هم نبودند. آنها
بخشی از شبکه سرمایه گذاری خصوصی بودند. فرمانده و آمر احتمالی آنها
کسی بوده که در اثر تجارت مواد مخدر ثروتمندتر از آن است که تصور
می شد.

احتمالاً او و دوستانش ضربه و شوک وارده ناشی از این حمله را به بازار
بورس در روند بورس بازی خود محاسبه و در نظر گرفته بودند. از این منظر
ترس و وحشت به وجود آمده بایستی سودآور هم تلقی شده باشد. در عین
حال آنها اینکار را برای اعتبار و قدرت اللّه در جنگ با بدی ها و شیاطین

خواست‌های ملی گرایانه‌ای چون UCK در مقدونیه در اسرع وقت رسیدگی کند.

از این دیدگاه متوجه می‌شویم، که از میزان امتزاج این عوامل است که گروهی از یک منظر به عنوان تروریست مورد لعن و نفرین قرار گرفته و از منظر دیگر به عنوان نیروهای آزادی خواه مورد توجه قرار می‌گیرند این موضوع برای حماس، UCK در مقدونیه، جنگجویان چین، اتا (Eta) در اسپانیا و یا قاتلین در ایرلندشمالی و یا نیویورک نیز صادق است.

خشونت‌های سازمان یافته خصوصی صرفاً برپایه عوامل اقتصادی از پایین به بالا نیست، بلکه از بالا به پایین هم می‌تواند باشد. گاه این خود حکومت‌ها هستند، که قدرت مطلق خود را میان تهی می‌کنند. جایی که ارتش با نظر مساعد نظاره‌گر است که چگونه گروه‌های شبه نظامی انجام کارهای کثیف را به عهده می‌گیرند.

این اتفاق در کلمبیا، صربستان، میلوشوویچ، اندونزی و زیمبابوه یعنی جایی که رئیس جمهور موگابه از جنگجویان جوان [دوران مبارزه با آپارتاید] استفاده کرد به چشم می‌خورد. همچنین در اسرائیل، مسلح کردن شهرک نشینان کرانه غربی اردن را در شرایطی نظاره می‌کنیم که ارتش [اسرائیل] هم مخالفی با این کار نشان نمی‌دهد.

ولی این را باید همه آنها بدانند که روزی این افراد مسلح شده از فرمان بانبان و اربابان خود تبعیت نخواهند کرد. اگر روزی اسرائیل بخواهد این شهرک نشینان را قربانی صلح کند، در آن صورت چه اتفاقی خواهد افتاد؟

جایی که خشونت سازمان یافته خصوصی برپایه منافع مالی خودنمایی می‌کند، نه قاضی نه پلیس و نه حتی حکومت نمی‌تواند عرض اندام کند، آنجا فقط بازار مورد نیاز است و کلاشینکوف.

چیزی که فرانسوی‌ها به آن

«entites chaotiques ingourenables» (وضعیت بحرانی غیرقابل علاج) می‌گویند، مانند مرضی مسری خواهد بود. موقعی که منطقه‌ای با بحران آلوده شد، دولت‌های همسایه سربازان ارتش منظم خود را برای برقراری نظم اعزام می‌کنند. در حالی که آنها خود با این خطر مواجه هستند، که سربازان ارتش منظم بعد از چندماه جنگ عادت‌ها، رفتارها و خوی جنگجویان مزدور را به خود بگیرند. یعنی مرتکب قاچاق، غارت و تجاوز به عنف شوند.

جایی که حق به جانب قوی تر است (مانند قوانین قبل از تشکیل دولت‌ها) آنجا برقراری قانون بی‌نهایت مشکل می‌شود، خواه بحران عامل خارجی داشته باشد و یا عامل [هرج و مرج] داخلی باشد.

بدین خاطر است، که دول صنعتی، ناتو و جامعه بین الملل حتی در

مناطق کوچک مترقی مانند ایرلندشمالی نمی‌توانند خشونت‌های گروهی را به روند قانونی تبدیل کنند، تا چه رسد به آن که کسی بخواهد این کار را در کشور بزرگی چون کنگو اعمال کند.

جایی که خشونت خصوصی سازمان یافته می‌شود، تفکیک بین دستجات مختلف معنی و مفهوم خود را از دست می‌دهد، یعنی همان چیزی که در دوران متمدنی غیرقابل چشم پوشی بود.

جنگ بین Sparta و آتن نوع دیگری بوداز جنگ بین ماریاتریا و فردریک دوم، حتی بین هیتلر و استالین هم وجه مشترکی وجودداشت و آن اینکه این جنگ بین دولت‌ها اتفاق می‌افتاد، رسماً اعلام می‌شد، سلسله مراتبی وجودداشت، که برای همه مورد قبول بود و گاه تسلیم شدن بدون قید و شرط را دربرمی گرفت. در حالی که در خشونت‌های خصوصی هیچکدام وجود ندارد، به ویژه موقعی که خشونت گروهی

و سازمان یافته می‌شود.

یکی از دانشمندان، که در مورد خشونت‌های سازمان یافته تحقیق کرده، هر فریدمونکلر Muenkler است، او می‌گوید تعریف هوگو گروتیوس Grotius در سال ۱۶۲۵ میلادی که صلح پایان جنگ است، مفهوم اصلی خود را از دست داده است.

چون گروتیوس می‌خواسته بگویدیک جنگ تبادل آتشی است که به وسیله یک قرارداد صلح به پایان می‌رسد. اما کسی که در کنگو خواهان برقراری صلح است به امضاءهای زیادی نیاز دارد و به فرض آنکه او این امضاءها را به دست آورد، بازهم کشتار ادامه می‌یابد. چون مزدوران (Warlords) با آمیختن تجارت و خشونت، زندگی خود را سپری می‌کنند.

آنها حکومت مقتدر نمی‌خواهند.

آنها به حکومت اصولاً اعتقاد ندارند، چون که باعث رکود بازار تجارت آنها می‌شود. بدین

دلیل اصطلاح جنگ داخلی هم سازگار این وضعیت نیست.

در نقاط مختلف دنیا گاه وضعیت و شرایطی حاکم می‌گردد که نه جنگ است و نه صلح. قتل عام در رواندا قطعاً «صلح» نبود، اما آیا یک جنگ بود؟ در خاورمیانه قطعاً صلح عام حاکم نیست، اما جنگ بین ارتش‌ها را هم دول عربی نمی‌خواهند. از سوی دیگر به فرض هم که ارتش آریل شارون از این جنگ تکنولوژی، پیروز بیرون آید، این امر کمکی به او نخواهد کرد.

وقتی که خبرنگار اشیگل از رئیس جمهور مصر حسنی مبارک می‌پرسد، که اگر مذاکرات صلح بین فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها به بن بست برسد، آیا جنگ در خواهد گرفت؟ مبارک پاسخ می‌دهد: «جنگ نه، ولی خشونت وحشتناک آری.» واقعاً هم همین طور شده است.

خشونت به دنبال انتقام از خشونت، انتقام برای انتقام گرفتن مانند دوران

تاریک قبل از تاریخ.

با این مقدمه آیا بن لادن به آمریکا اعلام جنگ داده است؟

در این روند جامعه متلاشی می شود و اقتدار دولت به مخاطره می افتد. اما در سطح جهانی البته گرسنه های مناطق آفریقای مرکزی به تروریسم فکر نمی کنند بلکه به کاسه بلغور و ارزن می اندیشند. اما اگر فاصله بین دول غنی و فقیر باز هم بیشتر شود و کسی هم برای کاهش این فاصله کاری نکند، آن وقت کسانی که می خواهند، از «خودخواهان نفرت انگیز» و

جایی که خشونت خصوصی سازمان یافته می شود، تفکیک بین دستجات مختلف معنی و مفهوم خود را از دست می دهد، یعنی همان چیزی که در دوران متمدنی غیر قابل چشم پوشی بود.

وقتی که خبرنگار اشیپگل از رئیس جمهور

مصر حسنی مبارک می پرسد، که اگر

مذاکرات صلح بین فلسطینی ها و

اسرائیلی ها به بن بست برسد آیا جنگ در

خواهد گرفت؟ مبارک پاسخ می دهد: «جنگ

نه، ولی خشونت وحشتناک آری.» واقعاً هم

همین طور شده است. خشونت به دنبال

انتقام از خشونت، انتقام برای انتقام گرفتن

مانند دوران تاریک قبل از تاریخ.

نسل دانش آموز امروزی دیگر وارد جنگ

نمی شود نه نسل ۱۸ ساله و نه نسل ۳۸

ساله. آنها حاضرند با بحران ها و خشونت

های گروهی و ریسک های ناشی از آن زندگی

کنند، ولی درگیر جنگ نشوند.

«صاحبان تمام امکانات» انتقام بگیرند، وجدان آرامی خواهند داشت.

کسی که می خواهد بر تروریسم غلبه کند، باید کار قابل ملاحظه و چشمگیری را انجام دهد. بدین معنا که دیگر ملت های سیر و دارای امکانات بیش از حد وجود نداشته باشد، کسی که جنگ بر ضد تروریسم را شروع می کند (و این باید بدور از ایسم ها باشد) باید نیروهای امنیتی را تقویت کرده و احتمالاً آنها را به صورت شبکه درآورد، بامردان پشت پرده شناخته شده مبارزه کند و در صورت نیاز با عملیات نظامی، قوانین امنیتی را

این خود تروریست ها بودند، که وضعیت را چنین دیده اند. بنیادگرایان اسلامی جنگ مقدس خود را بر ضد شیاطین شروع کرده اند، آیا ما هم بایستی در جهت معکوس استدلال آنها را قبول کنیم؟ این طرف خوب ها، آن طرف بدها که بین آنها جنگ است؟ آیا ما باید قاتلان را به عنوان گردانندگان اصلی جنگ فرض کنیم؟ البته در رجزخوانی آمریکایی ها، بسیار از جنگ صحبت می شود. اگر چه روش عملیات عاقلانه را با کمال تعجب از میدان دید خود خارج نکرده اند.

اما درک وضعیت جدید با موانعی جدی روبرو است و این وضعیت جدید خارج از مفاهیم «جنگ و صلح» است. متولی جنگ نظامی ها می باشند، در حالی که مبارزه با ترور را بایستی به پلیس و نیروهای امنیتی واگذار کرد، برای این کار باید یک شبکه جهانی تشکیل داد.

آیا دولت های توانمند بر ضد سازمان های خصوصی جنگ کنند؟ چرا خشونت خصوصی سازمان یافته شده است؟ برای آن دلایل ساده ای وجود دارد:

صنایع نظامی و تجارت اسلحه

اگر در طول جنگ جهانی اول چندین مرد برای استفاده از یک مسلسل لازم بود. امروزه یک نوجوان ۱۱ ساله می تواند به تنهایی همشگردی های خود را بکشد و یک مخالف کله پوک می تواند دولت خود را از پای درآورد. در این شرایط کسی که پول خوب دارد، قادر است هر وسیله ای را که می خواهد به آسانی تهیه کند.

هیچگاه تمدن انسانی مانند امروز آسیب پذیر نبوده است. هر چه شهرها بزرگتر، نیروگاه های هسته ای عظیم تر، کارخانه های شیمیایی گسترده تر، برج های ساختمانی بلندتر، هواپیماها و کشتی ها بزرگتر می شوند، به همین نسبت آثار و آسیب خشونت های سازمان یافته خصوصی بیشتر می شود. هرگاه عاملان فنا تیک و کینه ورز انتحاری هوشمندتر شده اند، ما خود را تنها برای جلوگیری از تکرار آخرین حمله آنها مجهز کرده ایم ولی نه بر ضد حمله بعدی و نوع دیگری از آن.

ساده تر بگوییم، در داخل جوامع و بین جوامع مختلف نابرابری های وجود دارد، که خشونت های گروهی و در نتیجه ضد خشونت های گروهی را باعث می شود.

در مناطق فقیرنشین حاشیه شهرهای (Slums) برزیل، آفریقای جنوبی و آمریکای شمالی باندهای جنایت چنان تشکل و کارایی دارند، که ثروتمندان به محله های بسته (gated communitis) پناه می آورند، جایی که فقط یک دروازه برای تردد وجود دارد. نگهبانان مانند دروازه بانان قرون وسطی تصمیم می گیرند، چه کسی را راه بدهند، اما همین نگهبانان نیز امنیت را با هزینه شخصی افراد تأمین می کنند.

در چنین شرایطی ساکنین این قلعه های امن از خود و دیگران سؤال می کنند چرا ما بایستی به دولت مالیات بدهیم آن هم در جایی که امنیت در مقابل جنایتکاران به صورت کالایی درآمده که تنها عده ای قادر به خرید آن هستند.

گسترش دهد. او می تواند مانند آنچه در سازمان ملل اتفاق افتاد از دول دنیا بخواهد تا با ترور ریسیم مبارزه کنند. اینها همه درست و لازم است و کار کمی هم نیست.

اما اگر ما اصطلاح «جنگ» را آنقدر توسعه دهیم، که هرگونه خشونت و بحران و ترورهای ناشناس و درخفا را پوشش دهد، درک واقعیتها را برای

اگر در طول جنگ جهانی اول چندین مرد برای استفاده از یک مسلسل لازم بود، امروزه یک نوجوان ۱۱ ساله می تواند به تنهایی همشاگردی های خود را بکشد و یک مخالف کله پوک می تواند دولت خود را از پای در آورد. در این شرایط کسی که پول خوب دارد، قادر است هر وسیله ای را که می خواهد به آسانی تهیه کند.

جایی که حتی اندکی از نابرابری ها وجود دارد - خواه در حد ملی و یا بین الملل - خشونت گروهی را به دنبال می آورد و لذا یک حکومت قانونی مردم سالار بدون رعایت حقوق افراد کم درآمد دیگر نمی تواند پایدار بماند.

اگر واقعیت این باشد، که جهانی شدن اقتصاد به نیروی کار انسانی کمتری در تمام دنیا احتیاج دارد، این شرایطی غیر انسانی خود باعث خشونت های سازمان یافته، جنایت و در نهایت باعث بحران های خشونت می شود.

خود مشکل می کنیم. به عنوان مثال ترس از جنگ هایی، که حتی شباهت کمی هم با جنگ های جهانی داشته باشند، دیگر در اروپا وجود ندارد. نسل دانش آموز امروزی دیگر وارد جنگ نمی شود، نه نسل ۱۸ ساله و نه نسل ۳۸ ساله. آنها حاضرند با بحران ها و خشونت های گروهی و ریسک های ناشی از آن زندگی کنند، ولی درگیر جنگ نشوند. کشور مصون (از ترور ریسیم هم) وجود ندارد. بنابراین در قرن ۲۱ مصونیت یافتن در پناه تسلیحات نظامی، به هدر دادن پول است. ارتش های

اروپایی، دیگر بر ضد هم نخواهند جنگید، اما هر چندگاه بر ضد گروه های خشونت طلب خصوصی ناچار از عمل خواهند بود. بدین جهت عملیات نظامی از حالت استثنایی به صورت روال عادی در خواهند آمد و در مقابل حقوق سیاسی محدود می شود، مانند آنچه اکنون در آمریکا روی داده است. جایی که خشونت سازمان یافته به وجود آمد، نه جنگ است و نه صلح. در این حالت تفاوت بین کارکرد نظامی ها و پلیس از بین می رود. از این جهت برای مداخله در این وضعیت به دستجاتی نیاز است که برای هر دو کار دوره دیده اند.

در این روند مفهوم جنگ قانونی معنای خود را از دست داده و خشونت قانونی جایگزین آن می شود. اما این خشونت چگونه و به وسیله چه کسی قانونی می شود؟ ما باید درک کنیم، که پایان اقتدار دولت ها بازگشت و عقب گرد به سده های گذشته است. ما بایستی با جنگ و دندان از اقتدار دولت ها دفاع کرده و آن را با اقتدار حق اعمال قدرت بین المللی تکمیل نماییم.

حکومت قانونی مردم سالار تنها روشی است، که اقتدار گروهی و دولتی باید تسلیم قانونی آن باشند و کوچکترین جزیی از این اقتدار قابل تفویض به هیچ گروهی نیست.

جدا از ستایش یا تمسخر دولت ها، بایستی در این باره بیندیشیم که چگونه حکومت خود را ترتیب دهیم تا مانند یک پوشش مناسب قامت جامعه را حفاظت کرده و آن را گرم نگه دارد، آن هم در جایی که جنگ به وسیله خشونت سازمان یافته به حاشیه رانده شده و جایگزین آن می گردد. دیگر مخالف جنگ نمی تواند نظامی گری باشد چون بعد از این نظامی ها، پلیس و مخالفین جنگ به هم وابسته اند.

جایی که حتی اندکی از نابرابری ها وجود دارد - خواه در حد ملی و یا بین الملل - خشونت گروهی را به دنبال می آورد و لذا یک حکومت قانونی مردم سالار بدون رعایت حقوق افراد کم درآمد دیگر نمی تواند پایدار بماند.

اگر واقعیت این باشد، که جهانی شدن اقتصاد به نیروی کار انسانی کمتری در تمام دنیا احتیاج دارد، این شرایطی غیر انسانی خود باعث خشونت های سازمان یافته، جنایت و در نهایت باعث بحران های خشونت می شود. پیش گیری از خشونت اگر اجتناب ناپذیر باشد لازم است آن همکاری برای توسعه است. در غیر این صورت پیشگیری نمی تواند جایگزین حل بحران ها بشود.

به گفته فریتس ماتنر Mauthner کلام، همیشه واپسگرا است. زبان از تجربه گذشته صحبت می کند و لذا برای آینده تاحدودی قابل استفاده است. از این گونه اصطلاح های کلامی مجموعه واژه های جنگ و صلح است. سیاست هم عمل به این اصطلاحات است و اعمال ما هم از اصطلاحات الهام می گیرند.

بنابراین تا زمانی که ما از جنگ بر ضد ترور ریسیم صحبت می کنیم، مسأله اصلی را مدنظر قرار نداده ایم. بدین جهت پیشنهاد می کنم، از ترور ریسیم به عنوان خطرناکترین نوع خشونت سازمان یافته خصوصی و تجارت خشونت یاد کرده و با این مفهوم به مبارزه برخیزیم.